**78 ـ ادامه م 28 و م 29 ـ 08/12/85**

بحث در مسئله 28 از مسائل استطاعت در فرع دوّم در این بود. که هر گاه کسى براى دیگرى وصیّت کند به مالى که به اندازه حج است، آیا به مجردّ وصیّت حج بر آن شخص واجب مى شود؟ این مسئله فرع بر این است که ما در باب وصیّت چه مبنایى داشته باشیم.

بیان شد که وصیّت دو گونه است: وصیّت عهدیّه و وصیّت تملیکیّة; وصیّت عهدیّه مثل وصیّت به کفن و دفن و برنامه هاى دیگر که لازم الاجراست ولى تملیکى در آن نیست. وصیّت تملیکیّه آن است که چیزى را به دیگرى تملیک کند، آیا این وصیّت عقد است یا ایقاع که قبول نیاز نداشته باشد و یا این که رد مانع است و قبول نمى خواهد؟  
اکثریت قائلند که قبول نیاز دارد و حتّى بعضى ادّعاى اجماع کرده اند و دلیل آنها این است که تملیک قهرى در فقه نداریم و شخص باید اجازه دهد، ولى ما در کتاب الوصیّة و در تعلیقات عروه گفته ایم حق این است که وصیّت تملیکیّه قبول نمى خواهد و رد هم مانع نیست و ملک قهرى است و ظاهر آیه «الوصیّة للوالدین و الاقربین» این است که به مجرد وصیّت ملک مى شود، علاوه بر این در فقه مصادیق متعدّدى براى تملیک قهرى داریم، به عنوان مثال تملیک خاص مثل ارث که به مجرّد موت مورّث ملک منتقل مى شود و نیاز به قبول نیست و یا در مورد وقف خاص اگر نسل اوّل هم قبول کند در نسلهاى بعد قبول نیست و ملکشان قهرى مى شود و همچنین در مورد زکات و یا سهم سادات که ملک قهرى است که بعضى براى شخص و بعضى روى عنوان است.  
نتیجه این سه مبنا در ما نحن فیه چیست؟ اگر قائل شویم که وصیّت نیاز به قبول دارد، در این صورت شخص مستطیع نشده و تحصیل استطاعت هم واجب نیست پس گفتن «قبلت» هم لازم نیست ولى طبق مبناى عدم نیاز به قبول، به مجرّد موت موصى، موصى له مالک مى شود و مستطیع است و طبق مبناى سوّم قبول که لازم نبوده و رد مانع است به مجرّد موت موصى، موصى له مالک مى شود و رد نمى کند و بنابراین مستطیع مى شود.  
در این جا دو نکته قابل توجّه است:  
1ـ آیا استطاعتى که گفته مى شود استطاعت عقلى است یا عرفى؟  
بیان شد که استطاعت عرفى مراد است.  
آیا این که گفته مى شود تحصیل استطاعت واجب نیست بالدّقة العقلیّة است یا به نظر عرف؟  
به نظر عرف است و گفتن قبلت تحصیل استطاعت نیست و اینها دقّتهاى عقلى است; عرف مى گوید قبلت را بگو و به حج برو و اگر بگوید من قبلت نمى گویم و تحصیل استطاعت نمى کنم، عرف این فرد را مستطیع و استطاعت را حاصل مى داند.  
این موارد جاى دقّت عقلى نیست و اگر دقّت عقلى شود، باید رنگ خون بر روى لباس نجس باشد چون این رنگ از خون است و ذرّات واقعى خون در آن مکان هست ولى عرف این را جرم نمى داند و آن را پاک مى داند، پس ما تابع مصادیق عرفى هستیم نه دقّت عقلى.  
2ـ در مورد حج بذلى که در مسئله 30 خواهد آمد، آیا قبول لازم است؟ عدّه اى از جمله مرحوم امام قبول را در حج بذلى لازم نمى دانند و مى فرمایند:  
لو لم یکن له زاد و راحلة ... وجب علیه من غیر فرق بین تملیکه للحج أو إباحته له.  
آیا معناى کلام این است که قبول لازم است یا بدون قبول هم مستطیع است؟ ما از کلام امام استفاده مى کنیم که قبول مى خواهد پس اگر بذل و تملیک کرد واجب است قبول کند و حج برود، حال اگر در حجّ بذلى قبول لازم است، در ما نحن فیه هم باید قبول واجب باشد چون مثل حجّ بذلى است.  
إن قلت: قیاس ما نحن فیه به حج بذّلى جایز نیست چون حج بذلى روایات کثیره و شاید متواتره دارد.  
قلنا: امام(علیه السلام) در حجّ بذلى در چندین روایت به آیه استدلال مى کند و مى فرماید اگر به شما بذل کردند «لله على الناس» شامل حال شما مى شود و مصداق استطاعت است و معنایش این است که وقتى کسى بذل کرد، باید قبول کنى، چون استطاعت است نه تحصیل استطاعت، پس اگر حجّ بذلى على القاعده واجب القبول باشد، وصیّت هم واجب القبول مى شود، چون مصداقى از آیه شریفه است.  
از جمله روایات حجّ بذلى روایات ذیل است:  
\* ... عن محمّد بن مسلم فى حدیث قال: قلت لأبى جعفر(علیه السلام): فإن عرض علیه الحج فاستحیى؟ قال: هو ممّن یستطیع الحج (داخل در آیه «لله على النّاس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا»است) ... .(1)  
\* ... عن الحلبى (حدیث معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى حدیث قال: قلت له: فإن عرض علیه ما یحجّ به فاستحیى من ذلک أهو ممّن یستطیع إلیه سبیلا؟ قال: نعم ما شأنه یستحیى (حجّ بذلى قبولش واجب است چون مصداق من استطاع إلیه سبیلا است ما معتقدیم عین این بیان در وصیّت هم هست، بنابراین کبراى کلیّه اى که از این روایات استفاده شده شامل ما نحن فیه مى شود)... .(2)  
نتیجه: طبق همه مبانى این شخص مستطیع است به دلالت روایات متعدّده حج بذلى که از آن یک کبراى کلّى استفاده مى شود که ما نحن فیه را شامل است.

\* \* \*

مسألة 29: لو نذر قبل حصول الاستطاعة زیارة أبى عبدالله الحسین(علیه السلام) مثلا فى کلّ عرفة فاستطاع یجب علیه الحج بلااشکال (جماعتى از محشیّن عروه «لایجب» گفته اند) و کذا الحال لو نذر أو عاهد مثلا بما یضادّ الحج (نذر کرده در ایّام حج در حوزه علمیّه قم بماند و تدریس کند) ولو زاحم الحج واجب أو استلزمه فعل حرام یلاحظ الأهم عند الشارع الأقدس. (اگر واجب یا حرامى مزاحم حج شد باید ببینیم کدام اولویّت دارد و داخل در عنوان اهم و مهمّ است).  
عنوان مسئله:  
مسئله اى مهمّ و محلّ ابتلاست. اگر کسى نذرى کند که مزاحم حج است آیا مستطیع مى شود؟ مثل این که نذر کند تمام عرفه ها را در کربلا باشد، آیا این شخص اگر صاحب اموالى شود مستطیع مى شود؟ جمعى گفته اند که مستطیع نمى شود و بعضى داستانى از صاحب جواهر نقل کرده اند که ایشان نذر کرده بود مادامى که جواهر تمام نکرده تمام عرفه ها را به کربلا برود تا مجبور نشود در ایّام حج نوشتن جواهر را تعطیل کند. البتّه مسئله منحصر به این نیست و شاخ و برگ زیادى دارد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 1، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2.ح 5، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**79 ـ ادامه مسئله 29 ـ 09/12/85**

مقدّمه:  
ابواب معاشرت در اسلام بسیار گسترده است و در این ابواب امور بسیار کوچک انگشت گذاشته شده است.  
مسائل اخلاقى از مهمترین احکام اسلام است به گونه اى که پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) هدف بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقى دانسته و مى فرماید: إنى بعثت لأتممّ مکارم الأخلاق.

چرا حضرت اتمام مکارم اخلاق مى فرماید؟ چون اوّلا; پیامبران سابق پایه هاى اخلاق را گذاشتند و پیامبر آن را تکیمل کرد.  
ثانیاً; انسان فطرتاً از عدالت و کمک به نیازمندان و بیماران لذّت مى برد، و از ظلم بدش مى آید بنابراین پایه هاى اخلاق در درون فطرت انسانهاست و پیامبر آنها را تکمیل مى کند، پس یکى از مهمترین احکام اسلام و وظایف پیامبر، برنامه هاى اخلاقى است.  
مسائل اخلاقى در تمام شئون جامعه تأثیرگذار است، مثلا در مسائل اقتصادى اگر اقتصاد منهاى اخلاق باشد همین وضعى مى شود که در جامعه امروز هست، یعنى 80% ثروت دنیا در دست 20% از افراد است چرا که اصول اخلاقى حاکم نیست و اساس کار آنها درآمد بیشتر و کار کمتر از هر طریقى است.  
اخلاق اسلامى در مسائل سیاسى و اجتماعى هم اثر گذار است چون اخلاق اسلامى جاذبه دارد و سبب مى شود که مردم به اسلام گرایش یابند و وقتى سیاست همراه با اخلاق شد باعث پیشرفت است.  
روایت ذیل یکى از نمونه هاى عینى تأثیر گذارى اخلاق اسلامى است.  
امام صادق(علیه السلام) از آباء طاهرینش نقل مى کند که حضرت على(علیه السلام) در یکى از سفرها که به کوفه مى رفت با یک یهودى ذمّى که به شام مى رفت همسفر شد، وقتى به دو راهى رسیدند، که باید از هم جدا مى شدند، امام راه کوفه را رها کرده و همراه او به راه شام رفت، وقتى یهودى از حضرت پرسید چرا همراه او مى رود در پاسخ فرمود:  
متن حدیث:  
فقال له امیرالمؤمنین(علیه السلام) هذا من تمام حسن الصحبة أن یشیّع الرجل صاحبه هنیئة إذا فارقه و کذلک أمرنا نبیّنا الحدیث.(1)  
ترجمه حدیث:  
حضرت على(علیه السلام) به آن یهودى فرمود: از تکمیل مصاحبت حسنه این است که هر گاه کسى از همسفرش جدا مى شود براى مدّت کمى او را همراهى کند (بدرقه کند)، پیامبر ما این چنین فرمان داده است.  
شرح حدیث:  
در این روایت گوشه کوچکى از اخلاق اسلامى بیان شده و میزان تأثیر گذارى آن را بیان مى کند، و چه بسا جمعى از مسلمانان امروز نتیجه مسلمان شدن آن یهودى باشند.  
در قرآن دو دستور جالب در مورد چگونگى رفتار مسلمانان با غیر مسلمانان وارد شده است و نشان مى دهد که اخلاق اسلامى محدود به مسلمین نیست.  
«لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فى الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرّوهم و تقسطوا إلیهم إنّ الله یحبّ المقسطین; خدا شما را از نیکى کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانى که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهى نمى کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».(2)  
ما در فقه از این آیه استفاده مهمّى کرده ایم و آن این که بر خلاف آنچه که مشهور است که کفّار به دو دسته حربى و ذمّى تقسیم مى شوند ممکن است دسته سوّمى هم از کفّار باشند که پیمان نبسته باشند و در جنگ هم نباشند.  
و آیه بعد مى فرماید: «إنّما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فى الدین و أخرجوکم من دیارکم و ظاهروا على إخراجکم أن تولّوهم و من یتولّهم فاولئک هم الظالمون; شما را تنها از دوستى و رابطه با کسانى نهى مى کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستى داشته باشد ظالم و ستمگر است».(3)  
این دستور اسلامى که فقط دشمنان از آن استثنا شده اند نشان مى دهد که با غیر مسلمین هم باید مدارا کرد که این اخلاق جاذبه و اثر سیاسى و اجتماعى دارد.  
اگر چهره واقعى اسلام ضمن اعمال ما نشان داده شود جاذبه دارد و مردم به اسلام جذب مى شوند.

\* \* \*

در بحثهاى قبلى به مناسبت بیان شد که مسئله رفع عسر و حرج گاهى منّت است و گاهى نیست در حالى که بعضى مى گویند همه جا منّت است.  
رفع عسر و حرج اگر قبل از عمل باشد تکلیف را کم مى کند، ولى اگر بعد از عمل به این قاعده تمسّک شود، تکلیف را سنگین مى کند پس رفع عسر و حرج بعد از عمل منّت نیست.  
مثلا روزه گرفته و بعد ضرر دیده اگر شارع به واسطه عسر و حرج این روزه را نپذیرد و بگوید قضا کن این منّت نیست و در ما نحن فیه هم که اموال را بعد از عمل دزد برده اگر شارع عسر و حرج را بردارد و بگوید حج را دوباره به جاى آور این منّت نیست.  
بحث در مسئله 29 از مسائل استطاعت بود که در واقع سه فرع دارد:  
فرع اوّل: نذر عملى که اگر بخواهد انجام دهد نمى تواند حج به جاى آورد، مثل نذر منسوب به صاحب جواهر که نتیجه آن این مى شود که به واسطه این نذر در تمام عمر مستطیع نخواهد بود که محلّ خلاف است.  
فرع دوّم: قاعده کلیّه اى ذکر شده: یعنى نذر و عهد به ضدّ کرده است اعم از زیارت امام حسین(علیه السلام) در روز عرفه و یا ضدّ دیگر مثل بودن در حوزه و تدریس.  
فرع اوّل یک مثال بود، ولى فرع دوّم یک قاعده کلّى است.  
فرع سوّم: نذر نکرده ولى حج، مزاحمى پیدا کرده است مثل اداى دین یا اطاعت والدین، در واقع این بخش آخر، همه دو بخش دیگر را شامل مى شود.  
نذر یک خصوصیّتى دارد و لذا ما اینها را از هم جدا کرده و ابتدا سراغ نذر مى رویم مثل این که نذر کرده عرفه را در کربلا باشد. آیا اگر چنین کسى اموالى به دست آورد مستطیع مى شود؟ مرحوم امام مى فرماید حج بر او واجب است بلااشکال. مرحوم صاحب عروه حج را واجب نمى داند و محشّین عروه هم مختلف هستند و بسیارى لایجب علیه الحج مى گویند.  
این مسئله به این صورت در کلام قدما مطرح نشده ولى به صورت مشابه یعنى «لو نذر الحج الندبى» مطرح است به این معنا که کسى نذر حجّ ندبى کرده و بعد مستطیع شده که در این صورت غالباً گفته اند حج ندبى را به جاى آورد. مرحوم آقاى حکیم اشاره به اقوال کرده و مى فرماید:  
یظهر من الأصحاب الإتّفاق علیه (تقدّم حجّ ندبى و در بحث ما تقدّم زیارت عرفه) فانّ هذه المسئلة و إن لم تکن محررّة بخصوصها فى کلامهم لکن ما ذکروه فى مسألة ما لو نذر حجّاً غیر حجّة الاسلام یقتضى بناء هم على عدم وجوب الحج هنا.(4)  
در ادامه به کلام مدارک، دورس، مسالک، ذخیره، مستند و جواهر اشاره کرده و مى فرماید از مجموع کلمات استفاده مى شود که حجّة الاسلام کنار مى رود.در مقابل مرحوم امام وجوب حجّة الاسلام را بلااشکال مى داند.  
کلید این مسئله در سه چیز است:  
1ـ کسى که نذرى کرده که مزاحم حجّة الاسلام است آیا وقتى مستطیع شد نذر خود به خود منحل نمى شود؟  
بعضى گفته اند بله، منحل مى شود چون در نذر، رجحان شرط است. آیا رجحان عند صیغه النذر شرط است یا رجحان حین العمل؟ رجحان حین العمل شرط است و انجام شىء مزاحم عمل قربى نیست، چون حین العمل قربى نیست، مثل این که نذر کرده به زیارت امام رضا(علیه السلام) برود ولى الان پدر یا مادرش مریض شده اند و اجازه نمى دهند که او به زیارت برود، آیا این عمل حین العمل هم رجحان دارد؟  
2ـ بعضى معتقدند استطاعت فرع بر این است که اعذار عقلیّه و شرعیّه نباشد و با بودن عذر عقلى یا شرعى استطاعت از بین مى رود و این شخص با این نذر جلوى استطاعت را مى گیرد پس عذر شرعى دارد و مستطیع نیست.  
3ـ اگر نه نذر را منحل دانستیم و نه استطاعت را، در این صورت دو واجب مزاحم داریم که باید اهمّ و مهم را حساب کنیم.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. وسائل ج 8، ح 1، باب 92 از ابواب احکام العشرة.  
2.سوره ممتحنه، آیه 8.  
3. سوره ممتحنه، آیه 9.  
4.مستمسک، ج 10، ص 117 و 118.

**80 ـ ادامه مسئله 29 ـ 09/12/85**

بحث در مسئله 29 از مسائل استطاعت داراى سه فرع بود. فرع اوّل به صورت یک مثال این بود که کسى نذر مى کند که تمام سالها در ایّام عرفه در کربلا باشد بعد مستطیع مى شود، تکلیف او چیست؟

فرع دوّم که به صورت یک کبرى مطرح شده این بود که نذر کند چیزى ضدّ حجّ را (مثلا در حوزه مشغول تدریس باشد) این همان فرع اوّل است که به صورت یک کبراى کلى درآمده است.  
فرع سوّم از مسئله نذر فراتر رفته و در این است که اگر بین انجام واجبى و انجام حج تضاد واقع شود، مثلا از یک سو اداى دین مطالب که واجب است بر عهده اوست و از سوى دیگر مستطیع شده و وقت حج رسیده است و زمان انجام هر دو یکى شده و با هم تعارض پیدا کرده است. آیا اداى دین کند یا به زیارت خانه خدا برود؟ در اینجا بحثى از نذر نیست بلکه واجب یا ترک محرّمى با حج تعارض کرده است. تکلیف چیست؟  
فرع اوّل:  
وقتى فرع اوّل حل شود فرع دوّم هم که کبراى آن است حل مى شود. کلید فرع اوّل سه چیز است؟  
1ـ آیا نذر با وجود استطاعت منحل مى شود؟ بله به خاطر این که در نذر رجحان معتبر است و وقتى که استطاعت و وجوب حج آمد، انجام زیارت عرفه براى این شخص رجحان ندارد، بنابراین نذرش منحل مى شود. به عبارت دیگر وقتى استطاعت و وجوب حج آمد، دیگر نوبت به مستحب نمى رسد و وقتى استحباب از زیارت عرفه برداشته شد، نذر منعقد نمى شود، چون انعقاد نذر فرع بر این است که رجحان داشته باشد زیرا نذر یک عمل قربى است و با عمل غیر راجح قرب حاصل نمى شود و موضوع نذر از بین مى رود، یعنى وجوب حج ورود پیدا مى کند بر نذر و موضوع آن را از بین مى برد.  
2ـ عدّه اى گفته اند حج فرع بر استطاعت است و استطاعت زمانى حاصل است که مزاحمى نداشته باشد و در اینجا نذر مزاحم است، چون اعذار شرعى مانند اعذار عقلى هستند، و در اینجا عذر شرعى (نذر)دارد و عذر شرعى نمى گذارد مستطیع شود. به عنوان مثال کسى که آب ندارد باید تیمّم کند: «فلم تجدوا (لم تقدروا) ماءاً فتیمّموا صیداً طیباً» اگر آب غصبى هم داشته باشد باز نباید وضو بگیرد چون اعذار شرعى هم مثل اعذار عقلى است همان گونه که اگر اصلا آب نداشت (عذر عقلى) باید تیمّم مى نمود، در ما نحن فیه هم همین گونه است.  
مرحوم صاحب جواهر(1) این مسئله را به این صورت مطرح نکرده بلکه مى فرماید: اگر کسى نذر حج مستحبّى کند و پس از آن مستطیع شود مى تواند به حج مستحبى برود. مرحوم صاحب جواهر از کسانى است که مى گوید نذر مقدّم بر حج است، چون این شخص مستطیع نیست چرا که اعذار شرعى مثل اعذار عقلى است (مثل این که جاده را بسته باشند).  
قلنا: از نظر ما و بسیارى از فقها معناى استطاعت داشتن زاد و راحله و صحّت بدن و سلامت طریق است و این که اعذار شرعى مثل اعذار عقلى است، دخالتى در استطاعت ندارد و مانند مزاحم است، چون مراد از استطاعت در آیه شریفه «لله على الناس» استطاعت عرفى است و اعذار شرعى و عقلى جزء استطاعت نیست، پس این شخص مستطیع و حج بر او واجب است و نذر منحل مى شود زیرا منذور نذر باید در ظرف عمل منهاى نذر وجوب داشته باشد، یعنى خود موضوع در ظرف عمل مستحب باشد مثلا اگر عنوان نذر را کنار بگذارید زیارت امام حسین(علیه السلام) در مورد شخص مستطیع مصداق راجح نیست و نذر شامل آن نمى شود و باید به حج برود، و مستحب با واجب تزاحم ندارد.  
به عبارت دیگر نذر منهاى وجوب وفاى به نذر مثل زیارت عرفه، به خودى خود مستحب است که اگر این مستحب با واجب تزاحم کند باید واجب را به جاى آورد.  
3ـ سلّمنا که هم نذر و هم حج منعقد بود و تعارض پیدا کردند باید ببینیم کدام مهمتر است؟ آیا حج مهمتر است که به تارک آن گفته شده: «مُت یهودیاً أو نصرانیاً» یا نذر مهمتر است؟ هر کدام مهمتر بود به آن عمل شود.  
بحث اصولى: فرق بین تعارض و تزاحم  
تزاحم در مقام ثبوت و تعارض در مقام اثبات است; تزاحم جایى است که دو ملاک باشد که هر دو به قوّت خود باقى است به عنوان مثال نماز داراى مصلحت و غصب داراى مفسده است، حال اگر بین اینها تزاحم شود به این معنى که در خانه غصبى قرار دارد و نماز هم بر او واجب شده اگر نماز نخواند نماز ترک مى شود و اگر بخواند غصب کرده است; در مقام ثبوت و واقع هر دو ملاک دارد.  
مقام تعارض مقام اثبات و دلالت ادلّه است، وقتى اکرم العلما و لاتکرم الفساق را مى گوید عالم فاسق یک حکم بیشتر ندارد، حال آیا اکرم العلماء که عام است شامل او شود و یا لاتکرم الفساق که خاص است شامل او مى شود و مى گوید عام را تخصیص زده و به خاص عمل کن در مقام ظاهر (اثبات) و دلالت ادلّه عام و خاص سر جنگ دارند و باید تخصیص بزنیم.  
در باب تعارض احکام باب تعارض جارى است، ابتدا جمع دلالى و اگر نبود سراغ مرجّحات مى رویم، یعنى خذبما اشتهر بین اصحابک و اگر نبود خذ بما خالف العامة و ... امّا اگر باب تزاحم بود کارى به عام و خاص و مرجّحات سندى و دلالى و خارجى نداریم و فقط یک قانون حاکم است که همان قانون اهمّ و مهم، است; یعنى کدام یک از این دو اهم است و هر قانون دیگرى هم گفته شود به قانون اهمّ و مهمّ بر مى گردد.  
نتیجه: در فرع اوّل لازم است به حج برود.  
فرع دوّم: نذر ما یضادّ الحج (مثل تدریس و یا مداواى بیماران در ولایت خودش)  
تمام بحثهاى فرع اوّل در اینجا نیز مى آید، یعنى آیا نذر منحل مى شود یا استطاعت منحل مى شود یا هیچ کدام منحل نمى شود و هر دو به قوّت خودش باقى است و اهم و مهم کرده و اخذبه اهم مى کنیم؟  
فرع سوّم: کارى به نذر نداریم و تعارض یک واجب (مثل جهاد) با حج است، در اینجا نمى توان مسئله انحلال نذر را ذکر کرد چون نذرى نیست ولى بحث انحلال استطاعت جارى مى شود و اگر کسى مثل صاحب جواهر و آقاى حکیم قائل شود که اعذار شرعى مثل اعذار عقلى است باید بگوید که وجوب جهاد مانع استطاعت حج است و موضوع استطاعت از بین مى رود ولى ما که معتقدیم اعذار شرعى هم مثل اعذار عقلى است مى گویم اینجا کارى به استطاعت ندارد چون استطاعت زاد وراحله و صحّت بدن و باز بودن راه است و استطاعت منحل نشده است زیرا تزاحم واجب، داخل در موضوع استطاعت نیست، پس استطاعت منعقد شد، و ازسوى دیگر جهاد واجب هم هست پس باز جاى اهمّ و مهمّ و اخذ به اهم است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 17، ص 347.

**81 ـ ادامه م 29 و م 30 (الحج البذلى) ـ 13/12/85**

در مسئله سابق بیان شد که رجحان منذور باید در ظرف عمل باشد نه در ظرف انشاى صیغه نذر، دلیل آن چیست؟

اوّلا; نذر از امور قربى است و قصد قربت مى خواهد و وقتى قصد قربت مى کند، باید عمل مقرّب باشد و او را به خدا نزدیک کند، اگر عملى در زمان اجراى صیغه موجب قربت باشد ولى در زمان عمل انسان را از خدا دور کند در مورد آن نمى تواند «لله علىّ» (صیغه نذر) بگوید، به عنوان مثال نذر کرده عدّه اى از مؤمنین را روز جمعه اکرام کند در موقع نذر زید و عمرو و بکر همه مؤمن بودند و عمل ناذر راجح بود، امّا روز جمعه که رسید آن افراد مرتد شدند، آیا مى تواند این گروه را اکرام کند و با اکرام آنها به خدا نزدیک شود؟! خیر، وقتى که عمل مى کند باید عملش مقرّب باشد.  
ثانیاً; روایات متعدّدى در ابواب نذر داریم که مى گوید:  
لیس شىء هو لله طاعة یجعله الرجل علیه إلاّ ینبغى (به قرینه ذیل روایت به معنى یجب است) له أن یفى به; عملى که حین اجراى صیغه طاعت بوده ولى وقت عمل معصیّت است، پس طاعت عندالعمل ملاک است نه حین اجراى صیغه، و شکّى نیست وقتى در جایى که صیغه نذر مى خواند عمل راجح بوده و وقت عمل مرجوح است، چنین نذرى قطعاً منعقد نمى شود، بنابراین در ما نحن فیه هم از این قاعده استفاده کردیم.

\* \* \*

مسألة 30 : لو لم یکن له زاد و راحلة و لکن قیل له حجّ و علىّ نفقتک و نفقة عیالک أو قال: حجّ بهذا المال و کان کافیاً لذهابه و إیابه ولعیاله وجب علیه (حج واجب مى شود و حجة الاسلام است) من غیر فرق بین تملیکیه للحج أو إباحته له و لا بین بذل العین أو الثمن و لا بین وجوب البذل (شخصى که بذل مى کند بر او واجب بوده مثل این که نذر کرده بود که چند نفر را به حج بفرستد) و عدمه و لا بین کون الباذل واحداً أو متعدّداً (چند نفر با هم مخارج یک نفر را مى دهند و یا یک نفر خرجش را مى دهد) نعم یعتبر الوثوق بعدم رجوع الباذل (مطمئن باشد که از بذلش باز نمى گردد که سابقاً هم بیان شد) ولو کان (مقدارى از هزینه را خودش دارد و بقیّه را دیگرى مى دهد) عنده بعض النفقد فبذل له البقیّة وجب ایضاً ولو لم یبذل تمام النفقة أو نفقة عیاله لم یجب (فرع اوّل که مطابق عروه مسئله 33 است) و لا یمنع الدین من وجوبه ولو کان حالاّ (سر رسید دین رسیده) و الدائن مطالباً و هو متمکّن من ادائه ولو لم یحج ففى کونه مانعاً وجهان (ما معتقدیم مانع است، فرع دوّم که در عروه مسئله 35 است) و لا یشترط الرجوع إلى الکفایة فیه (حجّ بذلى) نعم یعتبر أن لایکون الحج موجباً لإختلال أمور معاشه فیما یأتى لأجل غیبته. (فرع سوّم که در عروه مسئله 34 است).  
  
عنوان مسئله:  
این مسئله مشتمل بر سه فرع است:  
فرع اوّل: آیا حجّ بذلى صحیح است؟ شخصى مستطیع نیست ولى دیگرى وجهى به او مى دهد که به زیارت خانه خدا برود که یا تملیک است یا اباحه و یا این که مى گوید همراه من بیا و من مخارج تو را مى دهم; على کلّ حال بذل حج مى کند نه این که شخص مستطیع باشد.  
از نظر علماى شیعه مسلّم است که حجّ بذلى کافى است.  
فرع دوّم: اگر این شخص بدهکار باشد حکم چیست؟ آیا با وجود بدهکارى و دین مطالب به واسطه بذل حج بر او واجب مى شود؟  
فرع سوّم: آیا در حجّ بذلى رجوع به کفایت لازم است، به گونه اى که اگر پول را بگیرد و به حج برود حجّة الاسلام باشد؟  
عروه این سه مسئله را از هم جدا کرده و در مسئله 33 تا 35 آن را مطرح کرده که در اینجا نیز باید جدا جدا بحث شده و حکم هر یک مستقلاّ بیان شود.  
مرحوم امام از این مسئله تا مسئله 36 مسائل حجّ بذلى را مطرح نموده است.  
فرع اوّل: آیا حج بذلى صحیح است؟  
حجّ بذلى موجب وجوب است و حجّة الاسلام محسوب مى شود.  
اقوال:  
از نظر اقوال مسئله مسلّم و اجماعى است و صاحب جواهر اجماع منقول و محصّل مى گوید و مى فرماید:  
وجب علیه الحج من حیث الاستطاعة (چون مستطیع مى شود) اجماعاً محکیّا فى الخلاف و الغنیة و ظاهر التذکرة و المنتهى و غیرهما إن لم یکن محصّلا.(1)  
مرحوم شیخ طوسى در کتاب خلاف به اقوال عامّه اشاره کرده و مى فرماید:  
إذا بذل له الاستطاعة لزمه فرض الحج و للشافعى فیه وجهان (حجّ بذلى را فقهاى دیگر عامّه متعرّض نشده اند که شیخ نامى از آنها نمى برد) أحدهما مثل ما قلناه (واجب مى شود) و الثانى و هو الذى یختارونه أنّه لایلزمه دلیلنا اجماع الفرقة و الأخبار الواردة فى هذا المعنى و ایضاً قوله تعالى: «من استطاع إلیه سبیلا و هذا قد استطاع.(2)  
بعضى از فقهاى عامّه مثل ابن قدامه(3)به قول اوّل شافعى اشکال مى کنند ولى اشکالشان وارد نیست. اشکال این است که با بذل شخص مالک نمى شود در حالى که در استطاعت ملکیّت شرط است بنابراین مى گوییم اگر تملیک کند اشکالى ندارد.  
اشکال دوّم ابن قدامه این است که در حجّ بذلى منّت هست، معلوم مى شود که اگر منّت نباشد اشکالى ندارد، حتّى ممکن است باذل منّت را پذیرفته باشد. پس اشکالات فقهاى عامّه بر قول اوّل شافعى نشان مى دهد که اگر ملکیّت باشد و منّت نباشد، مشکل نخواهد بود.  
مسئله از نظر ما اجماعى است و مخالفى هم ندارد، البتّه ما به اجماع استدلال نمى کنیم، چون اجماع مدرکى است.  
کلید حلّ این مسئله و شش مسئله بعد از آن این است که آیا حجّ بذلى که در روایات کثیره متواتره وارد شده چیزى تعبّدى و بر خلاف قاعده است یا على القاعده؟  
بعضى با آن معامله تعبّد کرده اند ولى کلام شیخ طوسى و صاحب جواهر نشان مى دهد که مصداق استطاعت و على القاعده است نه این که تعبّد باشد، پس این شخص مصداق آیه شریفه است و حتّى اگر روایات کثیره هم نبود ما همین را قائل مى شدیم، چون على القاعده است و تمام مسائل دیگر را هم از این راه حل مى کنیم.  
و مما یؤید هذا المعنى (حج بذلى على القاعده است و ما باید تمام فروعش را در قاعده جستجو کنیم) روایات کثیره اى است که در حجّ بذلى به آیه استدلال کرده یا کلمه «إنّه مستطیع» دارد.عمده روایات در باب 10از ابواب وجوب الحج و شرائطه آمده است. روایات عبارتند از: ح 1 از محمد بن مسلم; ح 4 مرسله مفید; ح 5 صحیه حلبى; ح 7 و 9 از ابوبصیر; ح 10 از ابواسامه از باب 10 و ح 11 باب 6 از معاویة بن عمّار، ح 2، باب 8 از علاء بن رزین که در بین این روایات صحیحه هم وجود دارد; حال اگر سه روایت ابوبصیر را یک روایت بدانیم، هفت راوى از امام این مضمون را نقل کرده اند و روایات منحصر به این هم نیست که این تعابیر نشان مى دهد حجّ بذلى على القاعده است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 17، ص 261.  
2.ج 2، مسئله 9 ، کتاب الحج، ص 251.  
3.مغنى، ج 3، ص 169.

**82 ـ ادامه مسئله 30 ـ 14/12/85**

بحث در مسئله 30 از مسائل استطاعت و داراى سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که آیا حجّ بذلى صحیح است و موجب برائت ذمّه از حجّة الاسلام مى شود؟ بیان شد که در میان ما مسئله اجماعى است و در میان اهل سنّت هم مشهور است و آنها که اشکال کرده اند، در تملیک و منّت بودن اشکال دارند إلاّ در حج بذلى مواقفند یعنى اگر حج بذلى منّت نباشد و مقید تملیک باشد صحیح است.

کلید حل مسئله این بود که آیا کفایت حج بذلى از حجّة الاسلام تعبّدى است یا موافق قاعده؟ بیان شد که موافق قاعده است، چون مطابق آیه لله على الناس ... استطاعت مراد است و با بذل حج شخص مستطیع مى شود و استطاعت عرفى حاصل است، پس کفایتش از حجّة الاسلام على القاعده است که اگر روایت خاصّى هم نداشتیم همین معنا را قائل مى شدیم.  
و مما یؤیّد ذلک، روایاتى است که حج بذلى را کافى براى حجّة الاسلام مى داند و چند طایفه است:  
الف) روایاتى که براى کفایت حجّ بذلى به آیه استدلال مى کند یعنى حجّ بذلى مصداق من استطاع الیه سبیلا است. حدود نه روایت است که به بعضى از روایات اشاره مى کنیم و چون روایات متظافر است بحث از اسناد نمى کنیم:  
\* ... عن محمّد بن مسلم (معتبر است) فى حدیث قال: قلت لأبى جعفر(علیه السلام) فإن عرض علیه الحج فاستحیى قال هو ممّن یستطیع الحج (مصداق من استطاع إلیه سبیلا است) و لم یستحیى ... .(1)  
\* محمد بن محمد المفید فى المقنعة (مرسله مفید) قال: قال(علیه السلام): من عرضت علیه نفقة الحج فاستحیى فهو ممّن ترک الحج مستطیعاً إلیه السبیل (مصداق من استطاع إلیه سبیلا است).(2)  
این روایات حجّ بذلى را مصداق آیه شریفه شمرده است.  
ب) طایفه دیگر از احادیث مى گوید حجّ بذلى کافى است و کفایت از حجّة الاسلام مى کند ولى استدلال به آیه نشده و به عنوان استطاعت اشاره نشده است که یک روایت را از باب نمونه بیان مى کنیم:  
\* و بإسناده عن الحسین بن سعید (ثقه) عن فضالة بن أیوّب، عن معاویة بن عمّار (ثقات هستند) قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام)قال: رجل لم یکن له مال فحجّ به رجل من إخوانه (شخصى او را به حج برد) أیجزیه ذلک عنه عن حجّة الإسلام أم هى ناقصة؟ قال: بل هى حجّة تامّة.(3)  
این روایات نیز متعدّد و عمدتاً در باب 10 است. بنابراین به دلیل آیه شریفه و دو گروه از روایات حجّ بذلى على اجماله مجزى از حجّة الاسلام است و مؤیّد آن هم اجماع یا شهرتى است که بین اصحاب است و چون اجماع مدرکى است آن را به عنوان مؤیّد مى دانیم.  
  
بررسى فروع فرع اوّل:  
فرع اوّل داراى فروعى است که آنها را بررسى مى کنیم:  
1ـ آیا تفاوتى بین تملیک و اباحه وجود دارد؟ مشهور و معروف در میان اصحاب ما این است که در صحّت حج بین اباحه و تملیک فرقى نیست و تنها از ابن ادریس مخالفت نقل شده که صاحب جواهر آن را نقل کرده و مى فرماید: ابن ادریس معتقد است که تملیک شرط است و اگر ملک نباشد حجّ بذلى کفایت از حجّة الاسلام نمى کند. ظاهر کلمات عامّه هم این است که تملیک شرط است.  
ادلّه:  
الف) آیه:  
آیه مى فرماید: «من استطاع إلیه سبیلا» یعنى استطاعت لازم است و استطاعت عرفیّه مشروط به تملیک نیست و بدون تملیک هم استطاعت حاصل مى شود.  
ب) روایات:  
روایات متعدّدى داریم که یا ظهور در اباحه دارد یا لااقل اطلاق دارد و هم اباحه و هم تملیک را شامل است(4)، به عنوان مثال روایات تعبیر «عرض علیه الحج» دارد که یا ظاهر در اباحه است یا لااقل اعم است. تعدادى از روایات هم تعبیر «حجّ به» دارد(5) که این تعبیر ظاهر در اباحه است یا لااقل اطلاق دارد و اگر روایاتى هم مصداق تملیک باشد منافات با عمومیّت حکم ندارد چون اثبات شىء نفى ما عدا نمى کند.  
دلیل ابن ادریس:  
شاید دلیلشان این باشد که اباحه موجب تزلزل مى شود و قابل بازگشت است ولى تملیک ممکن است قابل بازگشت نباشد چون هبه اى که براى خاطر خدا باشد (ما یراد به وجه الله) قابل بازگشت نیست.  
هبه دو گونه است: هبه بدون قصد قربت و هبه با قصد قربت که به آن صدقه مى گویند و این که کسى را به حج مى فرستد به خاطر خداست و قابل بازگشت نیست، بنابراین ابن ادریس در هبه اشکال ندارد بلکه در اباحه به خاطر تزلزلى که در اباحه است اشکال دارد، چون هبه در ما نحن فیه تزلزل ندارد.  
2ـ مرحوم امام فرمود:  
«سواء بذل العین أو الثمن» یعنى بین این که بذل عین زاد و راحله کند و یا ثمن آن را بذل کند فرقى نیست. در این بحث مخالفى از شیعه و سنّى نداریم و دلیلى هم بر مخالفت نداریم چون بذل عین با بذل ثمن تفاوتى نمى کند و هم آیه و هم روایات شامل آن است.  
3ـ مرحوم امام فرمود:  
«و لا بین وجوب البذل و عدمه»; چون در هیچ یک از روایات نذر یا عهد یا یمین ندارد و تعبیر «عرض علیه الحج» دارد و وجوب بر باذل ربطى به من ندارد و آنچه که به من مربوط است این است که من به حج دعوت شده ام و مصداق حجّة الاسلام است.  
از مرحوم محقق در جامع المقاصد نقل شده که ایشان معتقدند که حجّ بذلى براى جایى است که بذل، واجب باشد در حالى که لیس من وجوب البذل فى الروایات عین و لااثر; ما احتمال مى دهیم که علّتش این بوده که ایشان خواسته راه بازگشت را ببندند، یعنى چون بر باذل واجب بوده که بذل کند، دیگر از بذلش برنمى گردد، در واقع از این راه وثاقت و اطمینان به عدم بازگشت را درست مى کنند.  
قلنا: واجب هم که نباشد اگر بذل کند، قابل بازگشت نیست چون آنچه که براى خداست رجوع در آن ممکن نیست که در باب صدقات و هبات این معنى گفته شده پس فرقى بین وجوب بذل و عدم آن نیست.  
4ـ مرحوم امام فرمود:  
«ولا فرق بین الواحد و المتعدّد» یعنى فرقى نیست که باذل یکى باشد یا متعدّد و ظاهراً مخالفى در این مسئله نداریم و دو دلیل دارد:  
الف) اطلاقات «من استطاع إلیه سبیلا» و یا «عرض علیه الحج» شامل است جایى را که یک بانى دارد و یا چند نفر با هم بانى شده اند.  
ب) روایاتى داریم که صریحاً مى گوید عدّه اى بانى شده اند:  
بعضى از روایات تعبیر «حجّ به رجل»(6) دارد ولى بعضى «دعاة قوم»(7) مى گوید و یا بعضى از روایات مى گوید: قال سألته عن رجل لم یکن له مال فحجّ به أناس (گروهى بانى شدند).(8)  
بنابراین این مسئله علاوه بر اطلاقات باب، روایات خاصّه اى هم دارد که شامل مى شود.  
5ـ آیا وثوق شرط است؟ اگر شرط است در تملیک شرط است یا در اباحه؟  
وثوق در اباحه شرط است چون تملیک قابل بازگشت نیست. وثوق بحث پیچیده اى است و در اینجا سه حالت متصوّر است:  
1ـ وثوق دارد که بر نمى گردد.  
2ـ وثوق دارد که بر مى گردد.  
3ـ شک دارد که بر مى گردد.  
کسانى که وثوق را شرط مى دانند معتقدند که صورت شک فایده اى ندارد و آنها که وثوق را شرط نمى دانند صورت شک را هم فایده دار مى دانند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 1، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2. ح 4، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
3.ح 2، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4.ح 1 و 4 و 5 و 7 و ... از باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
5.ح 2 و 6، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
6.ح 2، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
7.ح 3، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
8.ح 6، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**83 ـ ادامه مسئله 30 ـ 15/12/85**

بحث در مسئله 30 از مسائل استطاعت در مورد حجّ بذلى و داراى سه فرع بود، بیان شد که فرع اوّل داراى فروع متعدّدى است که بخشى از این فروع در جلسه قبل مطرح شد. قبل از ادامه فروعِ فرع اوّل دو نکته لازم به ذکر است:

1ـ در اصل مسئله بذل یک روایت معارض داریم که مى گوید حجّ بذلى کافى نیست یعنى اگر در آینده مستطیع شد باید حج به جاى آورد و چون یک روایت است باید سند مورد بررسى واقع شود. سند روایت تا «على بن ابى حمزه بطائنى» خوب است ولى او متّهم به کذب و ادّعاهاى بلند پروازانه و نادرست است بنابراین سند روایت ضعیف است.  
\* ... عن على بن أبى حمزة، عن أبى بصیر، عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: لو أنّ رجلا معسراً أحجّه رجل کانت له حجّته (حجّش صحیح است) فإن أیسر بعد ذلک کان علیه الحج.(1)  
آیا این روایت در برابر روایات قریب به تواتر که حج بذلى را مجزى مى دانست، تعارض مى کند و مى تواند مانع شود؟  
خیر، از جهات گوناگون این روایت توان تعارض با روایات سابقه را ندارد:  
اوّلا; روایت ضعیف السند است.  
ثانیاً; ممکن است جمع دلالى داشته باشد و ما این روایت را حمل بر استحباب کنیم، چون حمل نص و ظاهر در تمام ابواب فقه هست; نص این است که مى گوید اگر حجّ بذلى به جاى آورد چیز دیگرى بر او واجب نیست ولى روایاتى که مى گوید اگر مستطیع شد حج به جاى آورد دو احتمال دارد یکى این که واجب است و احتمال دیگر این که قابل حمل بر استحباب است، پس حمل ظاهر بر نص کرده و مى گوییم مستحب است.  
ثالثاً; سلّمنا تعارض کنند و جمع دلالى هم نداشته باشیم از چند جهت ترجیح با روایات سابقه است:  
الف) شهرت روایى و فتوایى در روایات سابقه است که مى گوید حج بذلى کافى است.  
ب) این روایات موافق کتاب الله «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» است و ظاهر قرآن این است که حجّش حجّة الاسلام است.  
نتیجه: این روایت نمى تواند مزاحم باشد.  
2ـ در بحث قبل بیان شد که بذل عین زاد و راحله با بذل ثمن تفاوتى نمى کند و در هر دو صورت حجّ بذلى صحیح است و بیان شد که مخالفى هم نداریم.  
بعضى معقتدند که شهید ثانى مخالف است و معتقد است عین لازم است نه ثمن و مى فرماید:  
یشترط بذل عین الزاد و الراحلة فلو بذل له أثمانها لم یجب القبول.(2)  
آیا شهید ثانى در این مسئله مخالف است؟ خیر، همان گونه که از عبارت روشن مى شود بحث ایشان در وجوب قبول است یعنى در بذل عین وجوب قبول هست و در بذل ثمن وجوب قبول نیست و اگر در ثمن هم قبول کرد حج واجب مى شود و صحیح است.  
مرحوم شهید ثانى از کجا چنین فرمایشى را مى فرمایند در حالى که ظاهر روایات باب این است که باید بپذیرد؟  
شاید کلام شهید ثانى ناظر به این است که در روایات ما تعبیر ثمن نیامده و تعبیر «عرض علیه الحج» یا «حجّ به رجل» یا «حجّ به أناس» دارد.  
قلنا: این سخن درست نیست، چون ما به دنبال عنوان استطاعت هستیم و اگر پول هم بدهند استطاعت حاصل مى شود و قبول آن هم تحصیل استطاعت نیست و همین اندازه که بذل ثمن کرد استطاعت حاصل مى شود و مسئله بذل تعبّدى نیست تا ثمن با بذل عین فرق کند پس چه عین باشد و چه ثمن، باید بپذیرد.  
5ـ در ادامه بحث از فروع فرع اوّل به صورت پنجم رسیدیم که مى فرمود آیا جایى که اباحه است تقیید به وثوق لازم است؟  
اگر تملیک کند وثوق نمى خواهد، چون تملیک به قصد قربت براى حج است و بازگشتى در آن نیست (ما کان لله ما یرجع فیه ابداً) ولى اگر اباحه کند سه حالت دارد:  
الف) وثوق داریم که باز نمى گردد که در اینجا استطاعت هست و حج بر او واجب است.  
ب) وثوق به عدم داریم یعنى مى دانیم که بر مى گردد که در این صورت مستطیع نیست  
ج) شک داریم که بر مى گردد یا نه، در اینجا به سه امر متوسّل شده اند:  
امر اوّل: اطلاقات  
اطلاقات مى گوید حجّ بذلى باعث استطاعت است.  
قلنا: تمسّک به اطلاقات در اینجا درست نیست چون شبهه مصداقى است و در شبهه مصداقى عام تمسّک به عموم عام صحیح نیست. مولى اکرم العلماء گفته است و نمى دانیم زید عالم است یا نه در اینجا نمى توان به عموم عام تمسّک کرد.  
امر دوّم: استصحاب در امر مستقبل  
آقاى حکیم سابقاً فرمودند، که استصحاب را در امر مستقبل جارى مى کنیم و مى گوییم إن شاء الله در اباحه بر نمى گردد.  
قلنا: این استصحاب صحیح نیست چون اصل مثبت است چرا که استصحاب مى کند که باذل از اباحه اش بر نمى گردد و نتیجه شرعى اش این است که اباحه باقى مى باشد و لازمه عقلى بقاى اباحه این است که تو مصداق مستطیع است و چون لازمه عقلى است استصحاب فایده اى ندارد.  
امر سوّم: برائت  
اصل برائت جارى مى شود.  
قلنا: ما معتقدیم که در اینجا اصلا نیازى به تمسّک به این اصول و اطلاقات نداریم، چون وقتى که وثوق نداریم شک نداریم که مستطیع نیست زیرا اباحه متزلزل استطاعت نمى آورد و یقیناً مستطیع نیست در حالى که استصحاب و برائت و ... در صورت شک است.  
إن قلت: اگر با این شکها انسان مستطیع نشود، در مال شخصى خودش هم این شکها هست چون احتمال مى دهد که دزد پولش را ببرد و یا بیمار شود پس باید همه جا بگوییم استطاعت نیست.  
قلنا: در این موارد اصل عقلایى سلامت داریم و اگر بخواهیم به این احتمالات اعتنا کنیم هیچ کس نباید کارى انجام دهد.  
تلخّص ممّا ذکرنا: در جایى که وثوقى نباشد و احتمال بازگشت باشد، استطاعت نیست.  
نکته: بعضى از بزرگان دقّتى کرده و مى فرمایند اگر وثوق نداشت و یا وثوق به عدم داشت و به حج نرفت و بعد معلوم شد که واهب از اباحه اش باز نگشته است در اینجا آیا تابع واقع هستیم؟  
گفته شده که تابع واقعیم و این شخص در واقع مستطیع بوده پس سال آینده باید به حج برود.  
آیا در جایى که احتمال بازگشت هست ولى در واقع شخص رجوع نمى کند صدق استطاعت مى کند؟  
در اینجا تابع ظاهریم و ظاهر این است که احتمال بازگشت هست و واقع در حقّ او تأثیر ندارد اگر چه در علم خدا بر نمى گردد. بنابراین در اینجا استثناءاً تابع ظاهر هستیم و بدون وثوق استطاعت حاصل نیست.  
6ـ  اگر مقدارى از هزینه حج را بذل کنند و بقیّه را هم خودش داشته باشد، آیا این حج بذلى است؟  
ظاهراً کسى مخالفت نکرده و این را نوعى حجّ بذلى مى دانند.  
اطلاق روایات ما شامل اینجا نمى شود، چون ظاهر روایات این است که همه هزینه حج را بدهند و تنها جایى که مشکل ما را حل مى کند آیه است. سابقاً بیان شد که اگر ما مسئله را مطابق قاعده بدانیم در فروع مشکل نخواهیم داشت، پس وقتى حجّ بذلى مطابق قاعده بود استطاعت در حجّ بذلى صدق مى کند ولو بعض آن را بذل مى کند پس آیه شامل جایى که بذل بعض مى کنند مى شود.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 5، باب 21 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2.مسالک، ج 2، ص 133.

**84 ـ ادامه مسئله 30 ـ 16/12/85**

«حدیث اخلاقى: جواب نامه »

متن حدیث:  
قال الصادق(علیه السلام): ردّ جواب الکتاب واجب کوجوب ردّ السلام (1)

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: همان گونه که جواب سلام واجب است جواب نامه هم واجب است.  
شرح حدیث:  
این که جواب نامه هم واجب است احتمال دارد مشمول آیه «اذا حیّیتّم بتحیّة» باشد یعنى این آیه عام است و تحیّت لفظى و کتابت را شامل مى شود و احتمال دارد که بگوییم مستحبّ مؤکّد است; به هر حال یکى از آداب اسلامى است که نامه را بدون جهت بى جواب نگذارد.  
حدیث دیگرى هم در این زمینه داریم:  
قال الصادق(علیه السلام): التواصل بین الإخوان فى الحضر التزاور و فى السفر التکاتب.(2)  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: زیارت برادران اسلامى در حضر این است که به دیدن هم بروند و در سفر نامه نگارى است.  
از مجموع این گونه احادیث استفاده مى شود که اسلام براى جوشش مسلمانان با یکدیگر اهمیّت فوق العاده اى قائل است تا از مشکلات هم آگاه شده و تعاون و همکارى کنند و حتّى به مسافرت هم که مى روند از طریق نامه از حال هم باخبر باشند. در زمان ما هم با وجود تلفن و موبایل و وسایل دیگر مى توان احوال شرق و غرب عالم را جویا شد، در حالى که برخى از مسلمانان با وجود این امکانات ماهها از احوال پدر و مادر خود بى خبرند. اسلام آیینى است که حتّى جزئیّات زندگى را از نظر دور نداشته و حتّى براى نامه نگارى و جواب آن نیز برنامه دارد و آنهایى که مى گویند باید براى جاهاى خالى در اسلام برنامه ریزى کنیم نمى دانند که اسلام جاى خالى ندارد و براى همه چیز حکم دارد و این جامعیّت اسلام را مى رساند.

\* \* \*

در ایّام تبلیغى که در پیش داریم امورى را نباید فراموش کرد:  
تاکید بر وحدت اسلامى:  
دستهاى تفرقه افکنى قصد ایجاد تفرقه بین مسلمانان دارند که ممکن است از افراد خوش نیّتى هم به عنوان ابزار استفاده کنند. در عراق با وجود اصرار بر برگرداندن امنیّت به قدرى نفاق افکنان ریشه دوانده اند که هنوز دولت موفّق نشده امنیّت را ایجاد کند. آن قدر که اینها از مسلمانان مى کشند از دشمنان اسلام کشته نشده است .این چه حماقتى است که دامن آنها را گرفته است و هر روز بهانه جدیدى به دست مى آورند. اظهار ولایت على(علیه السلام) به این نیست که شیعیان على را به کشتن دهند.  
آگاهى مردم با زبان خوب:  
با زبان خوب مردم را آگاه کنید و مدّاحهاى محترم اشعار خالى از غلوّ با مضامین عالى بخوانند تا بهانه به دست دشمن نیافتد.  
بعضى هم در مقابل این برنامه ها سکوت مى کنند که این صحیح نیست چون در این زمان فعلى العالم اَن یظهر علمه و إلاّ فعلیه لعنة الله.  
تشویق جوانان به مسائل عقیدتى:  
باید جوانها را تحویل گرفت و مشکلات عقیدتى آنها را حل کرد و خطر توطئه دشمنان را به آنها گوشزد نمود تا آلوده نشوند چون جوان آلوده دیگر در مقابل دشمن نمى ایستد.

\* \* \*

بحث در فرع دوّم از مسئله 30 در حجّ بذلى بود.  
فرع دوّم:  
آیا دین مانع از حجّ بذلى است؟ اگر به شخص بدهکار مبلغى جهت انجام حج بذل شود آیا بدهکارى مانع از حجّ بذلى است؟ دین بر سه گونه است:  
1ـ دین غیر مطالب (مدّت دار) و اگر مدّت هم ندارد طرف مقابل در باز پس گیرى آن عجله ندارد که این قسم به یقین مانع از حجّ بذلى نیست و دلیل آن عمومات و اطلاقات است.  
2ـ دین مطالب یعنى وقت دین رسیده و طرف مقابل مطالبه مى کند که دو حالت دارد:  
الف) چه بماند یا نماند فعلا توان پرداخت دین را ندارد، چنین شخصى اگر حج بذلى انجام دهد به دلیل عمومات و اطلاقات صحیح است چون اطلاقات مى گوید اگر حج بر او عرضه شد بپذیرد و این شخص چون اگر حج هم نرود نمى تواند دین را بپردازد، حجّش صحیح است.  
ب) دین مطالب است و وقتش رسیده و اگر به حج نرود مى تواند دین را بپردازد.  
آیا در اینجا دین مانع حجّ بذلى است؟ مرحوم صاحب عروه «فیه و جهان» مى فرماید و مرحوم امام هم مى فرماید:  
ففى کونه مانعاً وجهان.  
غالب کسانى که بر عروه حاشیه زده اند معتقدند که مانعیّت دارد و مانع بودن را تقویت مى کنند و قلیلى هم قائلند که مانع نیست.  
مرحوم صاحب جواهر(3) در مورد مانعیّت دین بحث کرده ولى این صورت را که اگر به حج نرود مى تواند دین را بپردازد، ذکر نکرده و ظاهراً صورت اوّل و دوّم را فرموده اند.  
مرحوم کاشف اللثام و شهید ثانى متعرّض این مسئله شده اند که آقاى حکیم(4) این اقوال را ذکر مى کند و اینها هم متعرّض دین شده اند ولى این صورت را که اگر بماند مى تواند دین را ادا کند نگفته اند.  
اگر بخواهیم بر اساس قاعده بگوییم، اداى دین واجب است معناى آن این مى شود که امر به شىء (اداى دین) نهى از ضدّ خاص (حجّ بذلى) مى کند. در حالى که امر به شىء نهى از ضدّ خاص نمى کند; بنابراین مى تواند به حج برود و حجّش صحیح است و فقط یک گناه کرده که اداى دین را در وقت خودش انجام نداده است.  
إن قلت: هر دو واجب است یعنى اداى دین واجب است و حجّ بذلى هم به اطلاق روایات واجب شد ولى دو واجب متزاحم هستند. در تزاحم باید سراغ اهم رفت و اداى دین اهمّ است چون حق الناس است و اسلام به حقّ الناس اهتمام دارد، ولى اگر نماند و حج به جاى آورد حجّش صحیح است و امر به شىء نهى از ضدّ خاص نمى کند و آنهایى که قائل به ترتّب هستند مى گویند اگر اداى دین نکردى، حج را انجام بده، پس با این که اهمّ اداى دین است حج باطل نمى شود.  
بعضى معتقدند اداى دین جلوى استطاعت را مى گیرد و این شخص مستطیع نیست، چون اعذار شرعى مثل اعذار عقلى است وجوب اداى دین (عذر شرعى) مثل این است که راه را بسته اند (عذر عقلى) پس کسى که دین مطالب دارد و اگر بماند مى تواند دین را ادا کند، چون عذر شرعى دارد مستطیع نخواهد بود.  
قلنا: ما از این بحث جواب دادیم و بیان شد که استطاعت امر عرفى است که بر چهار امر دور مى زند: زاد و راحله، صحت بدن و باز بودن راه و این گونه مزاحمت ها جزء استطاعت نیست و این خلاف ادلّه است پس این شخص مستطیع است و حجّ بذلى واجب است و اداى دین هم واجب است، و باید اهمّ و مهم کند، پس با این که اداى دین واجب است، اگر حج انجام دهد حجّش صحیح است.  
فرع سوّم هم بحث چندانى ندارد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 1، باب 93 از احکام العشرة.  
2. وسائل، ج 8، ح 2، باب 93 از احکام العشرة.  
3. ج 17، ص 266.  
4.مستمسک، ج 10، ص 133.

**85 ـ ادامه مسئله 30 ـ 14/01/86**

بحث در مسئله 30 از مسائل استطاعت در حجّ بذلى و مشتمل بر سه فرع بود. فرع اوّل در مشروعیّت حج بذلى و فرع دوّم در این بود که آیا دین مانع حجّ بذلى مى شود؟ بیان شد که جز در موارد خاصّ دین مانع از حج بذلى نمى شود.

فرع سوّم:  
در حج استطاعتى رجوع کفایت شرط است، یعنى شخص مستطیع در برگشت از حج نباید زندگیش به هم بخورد; به عبارت دیگر نباید سرمایه و محلّ کسبش را بفروشد و به زیارت خانه خدا برود چون چنین کسى مستطیع نیست پس رجوع به کفایت در حجّ استطاعتى شرط است تا وقتى بر مى گردد امکان زندگى براى او مهیّا باشد، حال آیا در حجّ بذلى هم رجوع به کفایت شرط است؟ قبل از بذل این شخص فقیر بود و حجّ بذلى براى او پیدا شده و بعد از بازگشت از حج باز با زکات و صدقات زندگى خواهد کرد و این به حجّ بذلى ضرر نمى زند.  
مرحوم امام در ذیل مسأله سى ام تصریح کرد که رجوع إلى الکفایة در حجّ بذلى شرط نیست و در ادامه فرمودند در جایى که با پذیرش حجّ بذلى و رفتن به حج معاش مختصرى را که در زندگى داشت از دست خواهد داد، پذیرش این حجّ بذلى واجب نیست، چون وقتى بر مى گردد به سبب غیبتش معاش مختصرى را هم که داشت به هم مى خورد.  
اقوال:  
مرحوم صاحب عروه در مسأله 36 این مطلب را مستقلا عنوان کرده که در حجّ بذلى رجوع به کفایت معتبر نیست ولى این ذیل را که امام داشتند مطرح نکرده است که شاید به جهت وضوح آن باشد. مرحوم آقاى حکیم در مستمسک(1) و مرحوم آقاى خویى(2) در معتمد متعرّض آن شده و مى پذیرند. همچنین مرحوم آقاى حکیم از مستند نراقى این مسئله را نقل مى کند. از بعضى از عبارات صاحب جواهر(3) هم این مسئله استفاده مى شود.  
ما مخالفى در این مسئله ندیده ایم که بگوید در حج بذلى رجوع به کفایت لازم است یعنى لازم نیست باذل هم هزینه حج را بدهد و هم هزینه بعد از بازگشت را.  
جمع بندى: مسأله به حسب اقوال ممّا لاخلاف فیه است.  
ادلّه:  
آنهایى که متعرّض این مسأله شده اند معتقدند دلایلى که در حجّ استطاعتى براى رجوع به کفایت ذکر شده شامل حجّ بذلى نمى شود.  
در حجّ استطاعتى دلیل دو چیز است:  
1ـ قاعده لاحرج:  
اگر سرمایه کسب و کار را بفروشد و به حج برود بعد از برگشت گرفتار عسر و حرج مى شود، بنابراین ادلّه عسر و حرج مانع مى شود.  
2ـ نصوص خاصّه:  
نصوصى داریم که مى گوید رجوع إلى الکفایة لازم است ولى ظاهرش حج استطاعتى است نه بذلى.  
چهار حدیث در باب 9 از ابواب وجوب حج داریم که رجوع به کفایت را شرط مى داند.  
حدیث اوّل و دوّم به یک مضمون و هر دو از «ابى الربیع الشامى» مجهول الحال است و بعضى نام او را «خلید ابن اوفى» و بعضى خالد دانسته اند; تنها نقطه قوّت در مورد او این است که حسن بن محبوب (از اصحاب اجماع) از او نقل مى کند. ولى روایت اصحاب اجماع از کسى سبب وثاقت او نمى شود، پس حدیث از نظر سند ضعیف است ولى چون معمول بهاى مشهور است، ضعف سند جبران مى شود.  
\* ... عن أبى الربیع الشامى سئل ابوعبدالله(علیه السلام) عن قول الله عزّوجلّ: و لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا فقال: ما یقول النّاس (عامّه)؟ قال فقلت له: الزاد و الراحلة قال: فقال أبوعبدالله(علیه السلام) قد سئل أبو جعفر(علیه السلام) عن هذا فقال: هلک الناس إذاً، لإن کان من کان له زاد و راحله قدر ما یقوت عیاله و یستغنى به عن الناس ینطلق الیهم فیسلبهم ایّاه لقد هلکوا إذاً فقیل له فما السبیل قال فقال: السعة فى المال اذا کان یحجّ ببعض و یبقى بعضاً لقوت عیاله ألیس قد فرض الله الزکاة ...(4)  
مرحوم آقاى حکیم در باب رجوع به کفایت مى فرماید این حدیث فقط قوت عیال را در زمان حج مى گوید ولى روایت در نقل دوّم اضافه اى دارد که حکم را ظاهر مى کند:  
ثم یرجع فیسأل الناس بکفّه لقد هلک، که در این صورت حکم واضح است و اشکال آقاى حکیم بر دلالت روایت وارد نیست.  
\* ... عن الاعمش (احتمال دارد «سلیمان بن مهران الأعمش» باشد و احتمال دارد که «اسماعیل بن عبدالله الأعمش» باشد که هر دو مجهول الحال است) عن جعفر بن محمد فى حدیث شرایع الدین قال: و حجّ البیت واجب على من استطاع إلیه سبیلا و هو (سبیل) الزاد و الراحلة مع صحّة البدن و أن یکون للإنسان ما یخلفه على عیاله و ما یرجع إلیه بعد حجّه (دلالت روایت خوب است و با صراحت مى گوید که سرمایه بعد از حج لازم است).(5)  
\* ... المروىّ عن ائمتّنا(علیهم السلام) (مرحوم طبرسى در مجمع البیان روایاتى نقل کرده که در منابع دیگر نیست ولى روایات مرسله است) أنّه (سبیل) الزاد و الراحلة و نفقة من تلزمه نفقته و الرجوع إلى الکفایة إمّا من مال أو ضیاع (مزرعه) أو حرفة ... .(6)  
این روایات از نظر سند ضعیف است ولى خواهد آمد (در حج استطاعتى) که اینها معمول بهاى اصحاب است و اصحاب با توجّه به این روایات رجوع به کفایت را شرط دانسته اند، ولى این روایات حجّ بذلى را شامل نمى شود، چون در همه تعبیر «له مال و راحلة» آمده که در مورد حجّ استطاعتى است و کارى به حجّ بذلى ندارد، پس اگر دلیل ما در بحث شرط رجوع إلى الکفایة این احادیث و نصوص باشد، شامل حجّ بذلى نمى شود.  
اگر دلیل لاحرج باشد، آیا حرج ما نحن فیه را شامل است؟  
خیر، چون شخصى که به او حجّ بذلى شده چه به حج برود و چه نرود زندگى ساده اى دارد و در صورت رفتن عسر و حرج تازه اى براى او پیدا نمى شود، به خلاف کسى که مال و سرمایه اش را مى فروشد و به حج استطاعتى مى رود و بعد از برگشت بیچاره مى شود.  
فقها به این دو دلیل براى رجوع به کفایت استدلال کرده اند ولى ما دلیل سوّمى هم داریم  
3ـ رجوع به کفایت مصداقى از استطاعت:  
بر کسى که سرمایه اش را بفروشد عنوان مستطیع هم صادق نیست و عرف او را مستطیع نمى داند. امام(علیه السلام) در روایت راه را به ما نشان داده و فرموده که همه اینها در سبیل جمع است یعنى رجوع إلى الکفایة در مفهوم سبیل آمده است و این شخص مستطیع نیست، پس چرا بزرگان این شخص را مستطیع مى دانند و به وسیله عسر و حرج و ... آن را حل مى کنند در حالى که رجوع به کفایت ندارد و نباید حجّش صحیح نباشد. که این دلیل در مورد حج استطاعتى است و در حج بذلى راه ندارد.  
پس در استطاعت رجوع به کفایت شرط است که البتّه عامّه این را نپذیرفته اند و استطاعت را فقط به زاد و راحله و سلامت طریق مى دانند.  
و امّا استثنائى که مرحوم امام داشتند که اگر به حج بذلى برود همان زندگى ساده اش هم به هم مى خورد، در این جا حجّ بذلى واجب نیست، چون حجّ بذلى مصداقى از استطاعت بود و این حجّ بذلى زندگى او را به هم مى زند، بنابراین اطلاقات حجّ بذلى منصرف است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. ج 10، ص 134.  
2. ج 26، ص 132.  
3.ج 17، ص 267.  
4.ح 1 و 2، باب 9 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
5.ح 4، باب 9 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
6. ح 5، باب 9 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**86 ـ مسئله 31 (لو وهبه ما یکفیه للحج...) ـ 15/01/86**

مقدمه:  
در موقع نگارش نامه گاهى نویسنده ابتدا نام خود را مى نویسد و بسیارى بر این مسأله حساب باز مى کنند که اوّل نام خودش را برده یا نام مرا.

«حدیث اخلاقى: تواضع»

قال الصادق(علیه السلام): لابأس أن یبدأ الرجل باسم صاحبه فى الصحیفه قبل إسمه.(1)  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: مانعى ندارد که شخص نام دوستش را در نامه بر خود مقدّم دارد.  
\* عن سماعة قال سألت ابا عبدالله(علیه السلام): عن الرجل یبدأ بالرجل فى الکتاب قال:لابأس به ذلک من الفضل یبدأ الرجل بأخیه یکرمه.(2)  
سماعه مى گوید از امام صادق(ع) در مورد شخصى که در نامه نگارى نام طرف مقابل را بر نام خود مقدّم مى کند پرسیدم، حضرت فرمود: مانعى در این کار نیست و این از فضیلت است که شخص براى اکرام دوستش نام او را بر نام خود مقدّم کند.  
شرح حدیث:  
در اینجا دو نکته قابل توجّه است:  
1ـ جامعیّت اسلام به اندازه اى است که براى مسائل ظاهراً کوچک مثل نوشتن نامه هم برنامه دارد یعنى از مهمترین مسائل زندگى تا ساده ترین آن در اسلام بیان شده و ناگفته نمانده است و مسائل مستحدثه هم به صورت قواعد کلیّه بیان شده است، بنابراین خلأ قانونى نداریم.  
2ـ این مسئله جزئى، بخشى از یک مسئله کلّى است و آن این که یک سلسله تشریفات در عرف است که روى آن حساب باز مى کنند. مثلا نام خودش بر طرف مقابل مقدّم باشد، یا طرف مقابل بر او سلام کند یا دیگران، او ابتدا وارد شود یا دیگران، او در صدر مجلس باشد یا دیگران و... که عرف این ها را نشانه فضیلت مى داند. این گونه تشریفات واهى که مردم روى آن حساب باز مى کنند و چه بسا منشأ کینه ها و عداوتها مى شود، اسلام عکس آن را مى گوید به عنوان مثال در روایات آمده که وقتى وارد مجلسى مى شوید در جایى که کمتر از مقام شما است بنشینید.  
مرحوم محدّث قمى نقل مى کند که حضرت عیسى پاى شاگردانش را مى شست و مى فرمود براى این پاى شما را مى شویم که شما در مقابل مردم تواضع کنید.(3)  
در جایى دیگر حدیثى از امام حسن عسگرى نقل مى کند:  
مَن تواضع لله کان من الصدیقین و کان من شیعة على بن ابى طالب حقّاً (چون على(علیه السلام) متواضع بود).  
این جلوتر و عقب تر بودن دلیل بر شخصیّت نیست و کسانى این موارد را نشانه شخصیّت مى دانند که فاقد شخصیّت درونى هستند، اگر این برنامه در همه جا انجام شود، بسیارى از کینه ها، عداوتها و دلخوریها که از این امور جزئى سرچشمه مى گیرد، از بین مى رود و محبّت و صمیمیّت جانشین آن مى شود.  
پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) نمونه اتمّ تواضع بود، وقتى کسى وارد مجلس مى شد از صدر و ذیل مجلس نمى توانست پیامبر را بشناسد بلکه از نورانیّت آن حضرت ایشان را مى شناخت.

\* \* \*

از مسأله 31 تا 36 در تحریر ادامه بحث حجّ بذلى است. مرحوم امام در مسأله 31 سه مسأله عروه (37 و 38 و 39) را به هم ادغام کرده که شاید آنچه در عروه انجام شده مناسبتر باشد. قسمت اوّل کلام امام در مورد هبه، قسمت دوّم در مورد وصیّت و وقف و نذر و قسمت سوّم در مورد زکات و خمس است(زکات و خمس بدهند که حج به جاى آورد) و چون این سه از نظر ماهیّت متفاوت است، صاحب عروه آن را در سه مسأله قرار داده است.  
مسألة 31: (بخش اوّل) لو وهبه ما یکفیه للحج لأن یحجّ وجب علیه القبول على الأقوى (پولى داده به اندازه حج و به شرط حج در این صورت قبول آن واجب است، البتّه هبه واجب القبول نیست ولى در مورد حج واجب القبول و دلیل آن روایات متعدّد است. صورت اوّل) و کذا لو وهبه و خیّرة بین أن یحجّ أو لا (این هم حجّ بذلى و واجب القبول است، صورت دوّم) و امّا لو لم یذکر الحج بوجه (لاتعییناً و لا تخییراً) فالظاهر عدم وجوبه (قبول، صورت سوّم).  
(بخش دوّم) ولو وقف شخص لمن یحجّ أو أوصى أو نذر کذلک فبذل المتصدّى الشرعى (متصدّى شرعى در وقف متولّى و در وصیّت وصى و در نذر ناذر است، صورت اوّل) وجب (قبول واجب و حج بذلى است) و کذا لو أوصى له بما یکفیه بشرط أن یحج فیجب بعد موته. (صورت دوّم).  
(بخش سوّم) ولو أعطاه خمساً أو زکاة و شرط علیه الحج لغى الشرط و لم یجب (کسى در مورد خمس و زکات نمى تواند شرط کند، صورت اوّل) نعم لو أعطاه من سهم سبیل الله (اگر از سهم سبیل الله بدهد) لیحجّ لایجوز صرفه فى غیره ولکن لایجب علیه القبول و لا یکون من الاستطاعة المالیّة و لا البذلیّة ولو استطاع بعد ذلک وجب علیه الحج.(صورت دوّم)  
بخش اوّل: هبه  
داراى سه صورت است:  
1ـ هبه به شرط حج.  
2ـ هبه مخیرّاً بین الحج و غیره.  
3ـ هبه بدون قید حج نه تعییناً و نه تخییراً.  
بسیارى متعرّض این مسأله را شده اند که از آن جمله مرحوم صاحب جواهر(4) است که مسأله را با تمام شقوقش بحث کرده است. قبل از ایشان کاشف اللثام و صاحب حدائق و سبزوارى در ذخیره و اردبیلى در مجمع البرهان و نراقى در مستند متعرّض شده اند که این اقوال را از مستمسک(5) نقل مى کنیم و شارحین و محشّین عروه هم متعرّض شده اند.  
از نظر اقوال در جزئیّات مسأله بحث و اختلاف است ولى بعضى از صور آن مورد اتّفاق است.  
ادلّه:  
در مسأله نصّ خاصّى نداریم به همین جهت سراغ قواعدى که از روایات حجّ بذلى استفاده مى شود، مى رویم.  
نکته: آیا بین هبه و بذل فرق است؟ مرحوم صاحب جواهر مى فرماید هبه غیر از بذل است. تصوّر ما این است که فرق هبه و بذل عموم و خصوص مطلق است و بذل اعم و هبه اخص است چون در بذل تملیک و اباحه تصّرف است ولى هبه تملیک است.  
قلنا: عرض ما این است که روى کلمه بذل و هبه تکیه کردن فایده اى ندارد، چون در نصوص کلمه بذل و هبه نیامده و آنچه آمده چهار عنوان است:  
1ـ مَن عُرض علیه الحج  
2ـ مَن عُرض علیه ما یحج به و یا مَن عُرض علیه نفقة الحج  
3ـ مَن دعاه قوم أو أناس  
4ـ حُجّ به رجل من إخوانه (او را به حج بردند)  
بنابراین باید در روایات بذل ببینیم حکم بر چه موضوعى رفته و در روایات نه کلمه بذل است و نه کلمه هبه و نه مثل آن پس باید سراغ حکم رفته و از درون آن موضوع را خارج کنیم.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 1، باب 96 از ابواب آداب العشرة.  
2. وسائل، ج 8، ح 2، باب 96 از ابواب آداب العشرة.  
3.سفینة البحار، ماده تواضع.  
4.ج 17، ص 268.  
5.ج 10، ص 135.

**87 ـ ادامه مسئله 31 ـ 17/01/86**

بحث در مسأله 31 در این بود که اگر به شخصى براى حج مالى بذل شود درکجا قبول واجب است؟  
مسأله داراى سه فرع و در مجموع هفت صورت داشت. فرع اوّل در مورد هبه بود که سه صورت براى آن ذکر شد، باید دید در کدام قبول واجب است.

فرع دوّم در مورد وقف; وصیّت و نذر بود که دو صورت دارد.  
فرع سوّم در خمس و زکات بود که اگر به کسى خمس و زکات دادند تا به زیارت خانه خدا برود، آیا قبول واجب است؟  
براى هبه سه صورت بیان شد، صورت اوّل این بود که پول را بدهند تا حج به جاى آورد.  
صورت دوّم این بودکه پول را هبه کرده اند و مخیّر است که حج به جاى آورد.  
صورت سوّم این بود که قیدى ندارد و فقط هبه مى کند.  
اقوال در مسأله بیان شد و گفتیم بسیارى از جمله جمعى از بزرگان پیشین نیز به آن متعرّض شده اند ولى فتاوا مختلف است. بعضى در هر سه صورت پذیرش را واجب ندانسته اند، بعضى در هر سه صورت قبول را لازم دانسته اند و بعضى هم مثل مرحوم امام تفصیل قائل شده اند و در صورت اوّل و دوّم قبول را لازم دانسته اند ولى در صورت سوّم قبول را لازم ندانسته اند.  
فرق بین هبه و بذل چیست؟  
بیان شد هبه تملیک است ولى بذل اعمّ از تملیک و اباحه تصرّف است ولى ما نباید سراغ کلمه هبه و بذل برویم بلکه باید ببینیم در خصوص حجّ بذلى عنوان چیست؟ کلمه بذل در هیچ یک از روایات نیامده است و در بعضى از روایات هم که آمده حاجى به رفیق خودش چیزى بذل مى کند که ربطى به حجّ بذلى ندارد. مرحوم صاحب وسائل عنوان باب را بذل قرار داده که این هم ربطى به روایات باب ندارد.  
ما باید موضوع را از ادلّه بدست آوریم، البتّه ممکن است کلمه حجّ بذلى در معاقد اجماعات باشد ولى اجماع مدرکى و مدرک آن روایات است و براى ما حجّیت ندارد، پس ما با کلمه هبه و بذل کارى نداریم.  
در روایات چهار عنوان داریم:  
1ـ من عرض علیه الحج که در چهار روایت آمده است.(1)  
2ـ من عرض علیه ما یحجّ به و یا عرض علیه نفقة الحج.(2)  
3ـ دعاه قوم أو أناس.(3)  
4ـ حجّ رجل من إخوانه.(4)  
فرع اوّل: هبه  
ما هستیم و این عناوین، حال باید دید، کدام یک از اقسام سه گانه هبه در این عناوین مندرج است.  
صورت اوّل: هبه مشروط به حج  
مصداق عنوان «عرض علیه ما یحج به» و «عرض علیه نفقة الحج» است بنابراین واجب القبول است.  
صورت دوّم: تخییر  
مصداق «من عرض علیه الحج» است؟ بعضى معتقدند که نیست چون قدر جامع تخییر، حج نیست بلکه قدر جامعش این است که خدمتى به او بکند، ولى ما معتقدیم من عرض علیه الحج صدق مى کند چون وسایلى در اختیارش مى گذارد که مى تواند با آن حج به جاى آورد و مى تواند حج به جاى نیاورد على کل حال در این صورت هم نباید تردید کرد که قبول واجب است.  
صورت سوّم: قیدى ندارد و فقط هبه است  
صحبتى از حج نیست، نه تعیین و نه تخییر در واقع مصداق هبه است و هبه جایز القبول است، اگر بپذیرد مستطیع مى شود و اگر نپذیرد مستطیع نمى شود و این مصداق «من عرض علیه الحج» نیست.  
فرع دوّم: وقف، وصیّت و نذر  
وقف در اینجا وقف عام است و وقف خاص نیست یعنى عین موقوفه را براى فرستادن افراد به حج وقف کرده و یا در نذر، نذرِ عنوان کرده و شخص خاصّى مدّ نظرش نبوده و یا در وصیّت هم به صورت کلّى وصیت کرده است.  
حال اگر متولّى وقف یا نذر یا وصیّت مصداقى را به میل خودش تعیین کند و به شخصى بدهد آیا مصداق «من عرض علیه الحج» است؟  
بله مصداق آن است چون قبل از تعیین کلّى بود ولى وقتى تعیین شد بر طرف مقابل قبول واجب است; به عبارت دیگر آیا عرضه کردن حج شرطش این است که عرضه کننده مالک باشد؟ مالک بودن شرط نیست و عرضه حج به وسیله هر که باشد فرقى نمى کند ولى در هبه لازم است واهب مالک باشد.  
جالب این است که روایات مى فرماید معیار این است که مستطیع شود و این شخص به وسیله وصیّت و یا وقف یا نذر مستطیع شده است پس این تعبّد نیست بلکه مصداق آیه شریفه است.  
فرع سوّم: زکات و خمس  
آیا مى توان زکات و خمس را به کسى داد و او را به حج فرستاد؟  
بله مى توان با زکات و خمس شخصى را به حج و زیارت فرستاد.  
آیا مالک زکات و معطى خمس حق دارد مورد مصرف را تعیین کند؟  
خیر، چون خمس شریکى است و مال الله است و در زکات هم احتمال شرکت است و مال خودش نبوده و مال خداست پس حق ندارد تعیین مصرف کند و شرط لغو است بنابراین مصداق «من عرض علیه الحج» نمى شود و حق ندارد تعیین کند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 1، باب 10 روایت محمد بن مسلم، و ح 9 و 8 و 7 باب 10، روایت ابوبصیر.  
2.ح 5، باب 10 روایت حلبى، ح 4، باب 10 مرسله مفید، ح 10، باب 10 روایت ابواسامه.  
3 و 4. ح 2 و 3، باب 10 روایت معاویة بن عمار و ح 6، باب 10 فضل بن عبدالملک.

**88 ـ ادامه مسئله 31 ـ 19/01/86**

بحث درمسئله 31 از مسائل استطاعت حج و داراى سه فرع بود.  
فرع اوّل در هبه بود که آیا قبول هبه براى حج واجب است؟  
فرع دوّم در مورد وقف یا وصیّت و یا نذر براى حج بود که اگر متولّى شخصى را در نظر گرفت آیا قبول واجب است؟

فرع سوّم در خمس و زکات بود که آیا جایز است از باب خمس و زکات پولى به شخص براى حج داده شود؟ که گاه به صورت قید است (مثل این که مى گوید: هذا المال من الزکات أعطیک للحج) و گاه به صورت شرط مى گوید که فرقى نمى کند و گفتیم مالک حقّ تعیین مصرف ندارد، چون مال خمس و زکات مال شخصى نیست بلکه شریکى است و این شرط باطل است و قبول هم واجب نیست.  
مرحوم امام در انتها استثنایى دارد که پیچ و خم دارد و توجیهى براى آن نیافتیم، امام مى فرماید:  
نعم لو أعطاه من سهم سبیل الله (از سهم سبیل الله نه سهم مساکین و...) لیحجّ لایجوز صرفه فى غیره (حج کأنّ مالک استثناءً در سهم سبیل الله مى تواند مصرف را تحمیل و شرط کند) ولکن لایجب علیه القبول و لایکون من الاستطاعة المالیّة و لا البذلیّة (چرا بذلى نباشد؟)  
توضیح ذلک: سهم سبیل الله یعنى چه؟  
مرحوم صاحب عروه معتقد است که هر وجه خیرى سهم سبیل الله داخل و این کلام عام است.  
کلام ایشان دو اشکال مهم دارد:  
1ـ مساکین و فقرا و فى الرقاب همه در سبیل الله داخل است. ولى ظاهر تقابل تعدّد معناست، یعنى فى سبیل الله چیزى غیر از آن هفت عنوان است و با این عمومیّتى که شما مى گویید مقابله از بین مى رود.  
2ـ سبیل به الله اضافه شده یعنى باید کار الهى عام باشد یعنى المصالح العامة للمسلمین بما هم مسلمون پس ساختن پل و جادّه کار خوبى است ولى سبیل الله نیست، چون سبیل الله جنبه دینى لازم دارد، بله اگر حکومت اسلامى براى جلب توجّه مردم به اسلام این کار را بکند، در این صورت فى سبیل الله مى شود پس هر کار خیر شخصى و هر کار خیر عمومى اجتماعى مذهبى داخل در سبیل الله نیست و مصارف هفت گانه دیگر زکات کار الهى خاص است.  
آیا مى توان از سهم سبیل الله پولى به کسى داد تا به حج برود؟ در بعضى از صور ممکن است; به عنوان مثال عدّه اى از جوانان دانشگاهى به زیارت خانه خدا مى روند و ما به آنها کمک مى کنیم تا دانشگاه وجهه دینى پیدا کند و تبلیغ دین شود ولى به یک نفر از سهم سبیل الله نمى توانیم پولى بدهیم تا به حج برود زیرا این کار جزء مصارف عامّه مسلمین نیست.  
در عبارات بسیارى از فقها سهم سبیل الله با سهام هفت گانه دیگر مخلوط شده در حالى که تقابل دلیل بر جدایى مفاهیم از یکدیگر است. مستند دیگر ما موارد استعمال سبیل الله در قرآن است که تقریباً اکثریّت قریب به اتّفاق آن در جایى است که جنبه دینى دارد و کأنّ مصطلح قرآن است که سبیل الله هر جایى است که جبنه دینى باشد.  
آیا مالک حق دارد این مصرف خاص را تعیین کند؟  
بعضى معتقدند که حق دارد، چون سبیل الله مصارف مختلفى دارد و مصارف مختلف را باید مالک تعیین کند; این کلام به نظر ما تمام نیست، چون مالک نمى تواند بگوید من از سهم سبیل الله به تو دادم و فلان کار را با آن انجام بده، همان گونه که وقتى به فقیر از سهم فقیر مى دهد حق ندارد تعیین مورد مصرف کند و تعیین مصداق با آخذ زکات است.  
سلّمنا; بگوییم که مى تواند تعیین حج کند، آیا «من عرض علیه الحج» شامل این مورد مى شود؟ به نظر ما عناوین چهار گانه مذکور شامل این مورد مى شود، حال با این وجود چگونه مرحوم امام مى فرماید مى تواند تعیین مصرف کند و اگر بگیرد جایز نیست در جاى دیگر صرف کند ولى مع ذلک مى فرماید لایجب القبول.  
بعضى براى این کلام امام وجهى بیان کرده اند که عجیب است و آن این که مالک مى گوید براى من حج به جاى آور، پس عُرض علیه الحج نیست چون عرض علیه الحج در جایى است که مبذول له براى خودش حج به جاى آورد نه باذل، ولى این توجیه در ما نحن فیه صحیح نیست، چون در این صورت دیگر زکات نیست و مثل این است که به فقیر پول بدهد و بگوید براى من طعام بخر، و عرض علیه الحج جایى است که مبذول له براى خودش حج به جاى مى آورد پس ما نحن فیه مثل حجّ استیجارى است و واجب القبول نمى باشد و بدون شک مراد از سهم سبیل الله این است که به مبذول له بدهیم تا براى خودش حج به جاى آورد.  
بنابراین کلام امام قابل توجیه نیست و شاید به جهت قصور فهم ما باشد و وقتى عرض علیه الحج است چرا لایجب علیه القبول باشد و اگر بگویید اینجا مجبور است بدهد خواهیم گفت که در وقف و وصیت و نذر هم واجب بود. نظر ما این است که در این گونه موارد مصداق روشن حجّ بذلى است و اگر به او عرضه شد، قبول واجب است.  
بقى هناء شىء:  
مالک که حق نداشت مورد مصرف را تعیین کند، آیا حاکم شرع مى تواند تعیین کند؟ حاکم شرع به عنوان اوّلى مثل مالک است و نمى تواند تعیین کند ولى به عنوان ثانوى و این که ولىّ مسلمین است و مصالح را در نظر مى گیرد، مى تواند تعیین کند و در روایات هم آمده بود که اگر در سالى تعداد کمترى به حج بروند، حاکم شرع مى تواند عدّه اى را به حج بفرستد تا خانه خدا خلوت نشود.

**89 ـ مسئله 32 (رجوع الباذل عن بذله ) ـ 20/01/86**

مسألة 32: یجوز للباذل الرجوع عن بذله قبل الدخول فى الإحرام و کذا بعده (الاحرام) على الأقوى (مبذول له پس از رجوع باذل چه کند؟ از احرام نمى تواند خارج شود پس باذل باید به مقدارى که بتواند حجّش را تمام کند، چیزى در اختیار او قرار مى دهد) و لو وهبه للحجّ فقبل فالظاهر جریان حکم سائر الهبات علیه و لو رجع عنه فى اثناء الطریق (در این صورت نفقه عود را باید به او بدهد) فلا یبعد أن یجب علیه نفقة عوده و لو رجع بعد الإحرام فلا یبعد وجوب بذل نفقة اتمام الحج علیه (فقط نفقه اتمام حج را باید بدهد یا نفقه بازگشت را هم بدهد؟ ظاهراً نفقه بازگشت را هم بدهد).

عنوان مسأله:  
این مسئله به حسب ظاهر کوچک ولى پلى به دیگر مسائل فقه است وبا قواعدى که در اینجا استفاده مى شود مى توان مسائلى را در دیگر ابواب فقه حل کرد.  
مسأله داراى دوصورت است:  
1ـ بذل به صورت هبه باشد.  
2ـ بذل به صورت اباحه تصرّف باشد.  
اگر بذل به صورت هبه باشد در چند جا نمى توان از آن برگشت:  
الف) هبه معوّضه:  
هزینه حج را هبه مى کند و در مقابل از او مى خواهد برایش عمره مفرده به جاى آورد.  
ب) هبه به ذى رحم:  
به ارحام خود هبه مى کند.  
ج) هبه به قصد قربت:  
براى خاطر خدا این بذل را در اختیار او گذاشته و آنچه براى خداست قابل بازگشت نیست. (ما کان لله فلا یرجع ابداً).  
د)بازگشت از هبه سبب ایذاء و اهانت به طرف مقابل باشد.  
هـ) پول هبه کرده و این شخص مرکب و زاد خریده و در واقع هبه قائماً به عینه نیست و تبدیل به مرکب و زاد شده، پس قابل بازگشت نیست.  
بنابراین این پنج صورت از بحث ما خارج است، چون اینها قابل بازگشت نیست.  
اگر بذل به صورت اباحه تصرّف باشد فقط یک مشکل دارد و آن جایى است که بازگشت ایذا و اهانت است که در این صورت حقّ بازگشت ندارد.  
اقوال:  
این مسأله در کلمات فقهاى پیشین مطرح نشده و فقط در کلمات معاصرین و من قارب عصرنا مثل مرحوم صاحب عروه و محشّین آن مطرح شده است. در کلمات فقهاى عامّه هم دیده نشده است.  
ادلّه:  
در مسأله نصّ خاصّى نداریم و باید سراغ قواعد برویم. سه قاعده است که براى حلّ زوایاى مسأله استفاده مى شود و مشابهات این مسأله در فقه با همان سه قاعده حل مى شود. این مسأله را در دو صورت بررسى مى کنیم.  
الف) رجوع قبل از احرام:  
در مورد قبل از احرام بازگشت جایز است چون هبه قابل رجوعى است و قاعده مى گوید: الناس مسلّطون على أموالهم و فقط هزینه بازگشت را لازم است باذل بدهد و دلیل آن قاعده غرور است چون قاعده غرور مى گوید: المغرور یرجع بمن غرّه.  
قاعده غرور:  
این قاعده در قواعد الفقهیه به عنوان قاعده 13 مطرح شده است. فقها در مورد قاعده «المغرور یرجع بمن» غرّه مى گویند حدیثى است که در منابع اهل سنّت و منابع شیعه دیده نشده است ولى صاحب جواهر آن را روایت مى داند و محقّق ثانى هم در بعضى از کلمات خود آن را روایت مى داند.  
ظاهر این است که روایت نیست وتصوّر شده که روایت است ولى مهم این است که روایات خاصّه اى داریم که اگر در موارد خاصّه جمع بندى شود این قاعده از آن استخراج مى شود که به آن اصطیاد عموم از موارد خاصّه مى گویند. ما این روایات خاصّه را در قواعد فقهیّه ذکر کرده ایم.  
علاوه بر این قاعده مذکور قبل از این که قاعده اى شرعى باشد، قاعده اى عقلایى است و عقلا در جایى که شخصى دیگرى را به خسارت بیاندازد جبران خسارت را نسبت به او لازم مى دانند، پس قاعده غرور قبل از این که قاعده اى شرعى باشد قاعده اى عقلائیّه است.  
لازم به ذکر است که قاعده لاضرر از قاعده غرور وسیعتر است و قاعده غرور را مى توان از قاعده لاضرر نیز استخراج کرد و قاعده لاضرر هم در اینجا حاکم است در حالى که بزرگان فقط به قاعده غرور تمسّک کرده اند.  
مرحوم امام مى فرماید: فلا یبعد أن یجب علیه نفقة عوده، به نظر ما حتماً باید بدهد و لایبعد نیست.  
قاعده غرور مخصوص جایى که فریب باشد نیست بلکه در جایى است که کسى دیگرى را به میدانى کشانده که در آن دچار ضرر شده و لازم نیست قصد سوء در کار باشد.  
ب) رجوع بعد از احرام:  
این مسأله محلّ اختلاف است; مرحوم سیّد در مسأله 41 عروه فیه وجهان مى گوید (یجوز الرجوع ولایجوز الرجوع) ولى محشیّن عروه به سه قول قائل شده اند.  
1ـ مرحوم محققّ نائینى و مرحوم سیّد اصفهانى و مرحوم آقاى سید عبدالهادى شیرازى الأقوى عدم الجواز مى گویند.  
2ـ مرحوم آقا ضیاء عراقى مى گوید: مى تواند برگردد ولى این که مبذول له بعد از رجوع باذل چه کند را نگفته اند.  
3ـ مرحوم آقاى گلپایگانى و مرحوم امام تکلیف شخص را روشن کرده و مى گویند: باذل مى تواند بازگردد ولى باید چیزى در اختیار مبذول له بگذارد که بتواند اعمالش را تمام کند.  
این مسئله شفّاف است و پیچ و خمى ندارد و سه قاعده براى حلّ آن جارى است :  
1ـ قاعده استلزام (الإذن فى الشىء إذن فى لوازمه):  
کسى به دیگرى اجازه مید هد که در منزلش نماز بخواند ولى در اثناى نماز رجوع کرده و مى گوید: از منزل من بیرون برو، حال چون اجازه در نماز داده باید اجازه در لوازمش هم بدهد و نماز باید تمام شود و نمى تواند آن را قطع کند.  
إن قلت: این قاعده در روایات و در بین عقلا نیست. زیرا اذن داده ولى بعد، از آن بر مى گردد و مجبور به ادامه نیست.  
قلنا: اگر لوازم ینفک باشد اذن در شى إذن در لوازم آن است و این جاى اشکال ندارد مثلا شب شخصى را دعوت کرده که در منزل بماند نیمه شب مى گوید برو در حالى که نصف شب ناامن است و نمى تواند بیرون برود، اگر راضى هم نباشد تا صبح مى تواند بماند، چون لازم قهرى و لاینکف است پس اگر لازم لاینفک و قهرى باشد عقلایى است.  
2ـ قاعده غرور:  
شخصى را به حج آورده و او مُحرم شده و بدون انجام اعمال از احرام نمى تواند خارج شود.  
3ـ قاعده لاضرر و لا حرج:  
شخص بعد از محرم شدن باید اعمالش را تمام کند و اگر هزینه اش را باذل ندهد ضرر است.  
مرحوم امام و مرحوم آقاى گلپایگانى معتقدند که ما مشکل این قواعد را حل کرده و رجوع مى کنیم به عنوان مثال مى گوییم باذل به جاى آن چیز دیگرى مى دهد که لطمه و ضررى به مبذول له نخورد و حجّش را تمام کند پس رجوع بدون بدل جایز نیست و این آقایان هم رجوع مع البدل را گفته اند.  
سؤال: آیا این مسأله شفاف است یا مبهم که لایبعد بگوییم؟  
شفّاف است و نیاز به تعبیر لایبعد نیست و کسى نمى گوید رجوع بدون بدل جایز است پس ما به جاى لایبعد تعبیر الأقوى مى گوییم.  
نکته: این مسائل در صورتى است که مبذول له با هزینه خودش بخواهد ادامه دهد ولى در جایى که دیگران هستند که خرج او را بدهند دیگر لازم نیست باذل بدل و خسارت را بدهد.

**90 ـ م33(ثمن الهدى و الکفّارات) و م34(هل الحج البذلى مجز عن حجة الاسلام) ـ 21/01/86**

مسألة 33: الظاهر أنّ ثمن الهدى على الباذل و أمّا الکفّارات فلیست على الباذل و إن أتى بموجبها اضطراراً أو جهلا أو نسیاناً بل على نفسه.

عنوان مسأله:  
این مسأله داراى دو فرع است.  
فرع اوّل: قربانى در حج بذلى بر عهده کیست؟  
فرع دوّم: کفّارات در حج بذلى بر عهده کیست؟  
فرع اوّل: قربانى  
این مسأله از مسائلى است که در کلام قدما و متأخّرین نیامده و در کلام معاصرین و من قارب عصرنا آمده است. مرحوم صاحب عروه در مسأله 44 در مورد پول قربانى صریحاً فتوا مى دهد که إنّه على الباذل، و مرحوم امام نیز بر عهده باذل مى داند. من العجب جمعى از محشّین عروه مخالفت کرده و بعضى تفصیل داده اند. از اعاظم مخالفین مرحوم آقاى بروجردى است; ایشان مى فرمایند:  
لایبعد عدم الوجوب فإن بذل فهو و إلاّ انتقل إلى الصوم (فمن لم یجد فصیام عشرة ایّام).  
اگر از خودش هم پول داشته باشد ظاهر عبارت این است که از پول خودش هم لازم نیست بخرد.  
بعضى مثل مرحوم آقاى گلپایگانى در حاشیه عروه تفصیل داده و مى فرماید:  
إن کان المبذول له ممّن یجب علیه الهدى لکونه واجداً فهو (خودش پولى دارد و قربانى مى خرد و بعد از باذل مى گیرد) و إلاّ (اگر واجب نباشد) لم یجب و حینئذ إن لم یبذل انتقل إلى الصوم.  
بعضى مثل مرحوم آقاى حکیم تفصیل دیگرى دارد و مى فرماید اگر باذل نذر کرده واجب است قربانى را هم بدهد امّا اگر نذر نکرده لازم نیست.  
مشکل این آقایان از این جا ناشى شده است که قربانى بدل دارد، به همین جهت باذل مى گوید من نمى دهم و بدل را به جاى آور.  
قلنا: حقّ در مسئله این است که باید بینیم ظاهر کلام باذل به چه منصرف است؟  
ظاهر کلامش همه هزینه هاست و اگر ندهد از طریق قاعده غرور بر عهده اوست که مى گوید المغرور یرجع على من غرّه، پس مسأله شفّاف است و راه حلّ آن در ظاهر کلام باذل است نه بدل.  
فرع دوّم: کفّارات  
مرحوم صاحب عروه در مورد کفّارات فیه وجهان مى گوید و هیچ یک را ترجیح نمى دهد که برعهده باذل است یا برعهده خود شخص.  
محشّین عروه در اینجا اختلاف کرده اند و بعضى وجه اوّل و بعضى وجه دوّم را پذیرفته اند. کثیرى از محشّین هم برعهده باذل مى دانند و دلیل آنها مطابق استدلال آقا ضیاء الدین عراقى است که مى گوید:  
لانها عقوبات مترتّبة على فعله، یعنى کفّارات عقوباتى است که مترتّب بر فعل خودش است به خصوص در جایى که عمدى باشد و باذل نگفته بود که اینها را هم خواهد داد.  
بعضى بین کفّاره صید و سایر کفّارات تفصیل داده اند و در کفّاره صید بر عهده باذل و در سایر کفّارات بر عهده مبذول له دانسته اند.  
چه فرقى بین کفّاره صید و سایر کفّارات است؟  
در صید عمد و سهو آن فرقى ندارد و در هر دو صورت کفّاره دارد ولى در دیگر محرّمات احرام عمد و سهوش فرق مى کند، و آنچه کفّاره دارد، صورت عمدى و اضطرارى است.  
ولکن الانصاف; ما تفصیل دیگرى داده و مى گوییم اگر کفّاره، کفّاره اضطرارى عام بود، مثل این که شب مشعر به قدرى سرد شد که تمام کاروان از جمله مبذول له مجبور شدند که لباس دوخته بپوشند، در چنین جایى مبذول له کفّاره اش بر گردن باذل است.  
آیا مطابق قاعده التزام به شیئى التزام به لوازم آن است این هم از لوازم است که و بگوییم این لوازم طبیعى و قهرى است، یا این که بگوییم این هم از مخارج حج است، چون همه حاجیها مجبورند بپوشند و عذر عام است و این از هزینه هاى حج است پس زمانى که عذر عام است داخل در قاعده التزام و غرور است، چون مى دانند که حج چنین هزینه هایى دارد و باید باذل بدهد.  
از این بالاتر اگر مبذول له مریض شد و به خاطر بیمارى ناچار شد لباس بپوشد باید کفّاره بدهد (چون اضطرار کفّاره دارد و سهو است که کفّاره ندارد) در اینجا مریض شدن امرى عادى است و باید باذل پول دارویش را بدهد، پس کفّاره اش را هم باید بدهد و اینها از لوازم حج است و خیلى از حاجى ها مریض مى شوند.  
بنابراین در حدود مخارج متعارف باذل باید بدهد و این کفّارات از مخارج متعارف است، پس لایبعد که در حوادث عام یا خاصّ متعارف که براى مبذول له پیش مى آید باید باذل هزینه آن را بپردازد.

\* \* \*

مسألة 34: الحج البذلى مجز عن حجّة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متمّمها (مقدارى از نفقه را خودش دارد و مقدار دیگر را باذل مى دهد) و لو رجع عن بذل فى الأثناء و کان فى ذلک المکان متمکّناً من الحج من ماله وجب علیه (واجب است تکمیل کند) و یجزیه عن حجّة الاسلام إن کان واجداً لسائر الشرائط(آیا عود الى الکفایة را هم شامل است؟ اگر شرط است چرا جلوتر این را مطرح نکردند) و إلاّ (بقیّه شروط را ندارد) فإجزائه محل إشکال.  
عنوان مسئله:  
آیا حج بذلى جانشین حجّة الاسلام مى شود به گونه اى که اگر بعداً مستطیع شود از او ساقط باشد؟ مرحوم صاحب عروه این مسئله را در مسأله 40 بحث مى کند.  
این مسأله را تقریباً همه فقها از زمان شیخ طوسى به این طرف مطرح کرده اند و مشهور فتوا داده اند که جانشین حجة الاسلام مى شود.  
مرحوم صاحب جواهر(1) متعرّض این مسأله شده و اقوال را بیان کرده و مى فرماید: شهرت بر اجزاء است و در ادامه از مرحوم شیخ مخالفت را نقل مى کند.  
  
  
1.ج 17، ص 267.

**91 ـ مسأله 34 (الحج البذلى مجز عن حجّة الاسلام) ـ 22/01/86**

«حدیث اخلاقى: آداب نامه نگارى»

متن حدیث:  
أمر أبو عبدالله(علیه السلام) بکتاب فى حاجة فکتب ثم عرض علیه و لم یکن فیه استثناء فقال کیف رجعتم أن یتم هذا و لیس فیه استثناء انظروا کل موضع لایکون فیه استثناء فاستثنوا فیه.

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) دستور نگارش نامه اى براى کارى را دادند. نامه نوشته شده و خدمتشان عرضه شد، در حالى که در آن از کلمه «ان شاء الله» استفاده نشده بود، حضرت فرمود: چگونه امید دارید این کار به پایان رسد، در حالى که در آن ان شاء الله نیست. هر جاى نامه که نیاز به این تعبیر است آن را اضافه کنید.  
شرح حدیث:  
این حدیث در واقع برگرفته شده از قرآن است که مى فرماید:  
ولا تقولنّ لشىء إنّى فاعل ذلک غداً\* إلاّ أن یشاء الله.(1)  
خداوند در این آیه خطاب به پیامبرش مى فرماید: اى پیامبر نگو فردا فلان کار را انجام خواهم داد مگر این که إن شاء الله را ذکر کنى.  
مرحوم طبرسى براى إن شاء الله چند معنا ذکر کرده است که از همه بهتر این است که براى قول دادن به آینده این شرط را فراموش نکنى.  
شأن نزول آیه هم این است که جمعى از پیامبر سؤال کردند و حضرت جواب را موکول به فردا کرد تا وحى نازل شود و پاسخ آنها را بدهد; چند روز گذشت و وحى نازل نشد و بعد از چند روز جواب سؤال و این آیه نازل شد که پیغمبر با آن عظمت هم چون «إن شاء الله» نگفت کارش عقب افتاد و این درسى است براى فرد فرد امّت.  
فایده «إن شاء الله» در این موارد چیست؟  
فلسفه گفتن إن شاء الله چند چیز است:  
1ـ مدد گرفتن از قدرت الهى:  
کمک گرفتن از خدا اراده انسان را تقویت مى کند. حضرت على(علیه السلام) وقتى کار مهمّى پیش مى آمد وضو مى گرفت و نماز مى خواند بعد این آیه را تلاوت مى فرمود: و استعینوا بالصبر و الصلوة،(2) چرا که خداوند مرکز تمام قدرتهاست و همه چیز به دست اوست، پس یکى از فواید آن تقویت اراده است.  
2ـ گرفتار غرور نشدن:  
با توجّه و استفاده از این واژه انسان از مرکب غرور پایین مى آید و به یاد مى آورد که اگر خدا نخواهد، کارى از او ساخته نیست که همان توحید افعالى است.  
3ـ عدم ایجاد اطمینان کامل در طرف مقابل:  
استفاده از این تعبیر طرف مقابل را به انجام کار مطمئن نمى کند و مى داند که ممکن است موانع غیر قابل پیش بینى پیش آید که در این صورت اگر از انجام آن هم عاجز باشیم طرف مقابل انتظار زیادى نخواهد داشت.  
4ـ اظهار ادب در پیشگاه خداوند:  
ان شاء الله گفتن یعنى خدایا من چیزى نیستم و هر چه هست تویى و وقتى در پیشگاه خدا اظهار ادب کند خدا هم مشکل او را حل خواهد کرد.  
علاوه بر مطالبى که از روایت استفاده شد با توجّه به روایت روشن مى شود که اسلام براى جزئیّات هم برنامه دارد و خلأى در احکام اسلام نیست و در مسائل مستحدثه هم مسأله اى بدون جواب نداریم و نیازى به قانون گذارى در مقابل اسلام نیست.  
نکته: مسلمانان باید جهش علمى پیدا کرده و گذشته تاریخى اسلام را احیا کنند و با این کار جلوى استثمار و استعمار را بگیرند. غربیها به واسطه برترى صنعتى که دارند به ملّت ها توهین مى کنند و در جواب حرف منطقى حرف زور مى زنند ولى مسلمین باید جهش علمى پیدا کنند تا بتوانند خود را از زیر سلطه استعمار نجات دهند. ما حتّى به دوستان خود هم نمى توانیم اعتماد کنیم و آنها نیز از تعهّدات خود تخلّف مى کنند.  
عزّت براى خدا و رسول او و مؤمنان است و عزّت مایه پیشرفت است و این پیشرفتها مایه خوشنودى است تا زورمندان نتوانند به ما زور بگویند.

\* \* \*

مسألة34: الحجّ البذلى مجز عن حجّة الاسلام سواء بذل تمام النفقة أو متمّمها(فرع اوّل) ولو رجع عن بذله فى الاثناء و کان فى ذلک المکان متمکنا من الحج من ماله وجب علیه و یجزیه عن حجّة الاسلام إن کان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه و إلاّ فإجزائه محلّ إشکال (فرع دوّم).  
عنوان مسأله:  
مسأله داراى دو فرع است. فرع اوّل در این است که آیا حجّ بذلى جانشین حجّة الاسلام مى شود به طورى که اگر بعداً مستطیع شود، نیازى نباشد که بار دیگر حج به جاى آورد؟ و فرع دوّم در این است که اگر باذل از بذل خودش برگردد و مبذول له پول داشته باشد و حجّش را کامل کند، آیا کافى است؟  
اقوال:  
این مسأله در کلمات قدما و متأخّرین ذکر شده و از زمان مرحوم شیخ طوسى فقها متعرّض آن شده اند. از مجموع کلمات فقها استفاده مى شود که در مسأله شهرت قویّه است و تنها مخالف مرحوم شیخ طوسى در کتاب استبصار است که شیخ در جوانى آن را نوشته و در کتابهاى بعد از این نظر برگشته است و به قول صاحب جواهر استبصار کتاب فتوا نبوده و کتاب حدیث است.  
مرحوم صاحب ریاض مى فرماید:  
ولو حجّ به بعض إخوانه ... أجزأه عن الفرض فلایحتاج إلى إعادته لو استطاع فیما بعد وفاقاً للأکثر کما فى المدارک بل المشهور کما فى الذخیرة (مرحوم سبزوارى) بل فى غیرهما أنّ علیه فتوى علماؤنا (این تعبیرى است که در مقام اجماع به کار مى برند) ... خلافاً للاستبصار فیعید مع الیسار.(3)  
مرحوم صاحب حدائق مى فرماید:  
المشهور بین الأصحاب رضوان الله علیهم أنّه لایجب على المبذول له إعادة الحج بعد الیسار و ذهب الشیخ فى الاستبصار إلى وجوب الاعادة.(4)  
مرحوم صاحب جواهر مى فرماید:  
ثم لایخفى ظهور النص و الفتوى أو صراحتها ... أنّ حج المبذول له حج إسلام فلا یجب علیه حینئذ غیره و إن أیسر بعد ذلک.(5)  
این مسأله بسیار مهم است و در خیلى از موارد مثل روحانى کاروان، آشپز، پزشک و یا خدمه کاروان این بحثها پیش مى آید، چون ممکن است خودشان مستطیع نباشند و مانند حجّ بذلى است و اگر این حج کفایت از حجّة الاسلام کند مشکل مهمّى حل مى شود.  
ادلّه:  
1ـ اصل:  
بعضى از بزرگان به اصل تمسّک کرده اند در حالى که اصل عدم إجزا است، چون وقتى شک شود که مجزى است یا نه اصل عدم اجزاء است و اجزاء دلیل مى خواهد مگر این که بگوییم حج بذلى داخل در آیه «لله على الناس حج البیت ...» و مراد از اصل عموم آیه است، یعنى عموم آیه حجّ بذلى را هم شامل مى شود کما این که ظاهر روایات هم همین است و امام(علیه السلام) مى خواهد حجّ بذلى را در عموم آیه داخل کند.  
2ـ روایات:  
عمده روایات در باب 10 است و در باب 6 و 8 هم روایاتى داریم. این روایات دو طایفه است. طایفه اوّل از روایات استناد به آیه کرده و آن را مصداق استطاعت دانسته است. طایفه دوّم روایاتى است که کارى به آیه ندارد و این حج را کافى مى داند.  
طایفه اوّل:  
\* ... عن محد بن مسلم فى حدیث قال: قلت لأبى جعفر(علیه السلام) ... فإن عرض علیه الحج فاستحیى؟ قال هو ممّن یستطیع الحج و لم یستحیى . ...(6)  
\*...قال(علیه السلام) (مرسله مفید) من عرضت علیه نفقة الحج فاستحیى فهو ممّن ترک الحج مستطیعاً إلیه السبیل(این مصداق آیه شریفه است).(7)  
\* ... عن الحلبى، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى حدیث قال: قلت له: فإن عرض علیه ما یحجّ به فاستحیى من ذلک أهو ممّن یستطیع إلیه سبیلا؟ قال: نعم ما شأنه یستحیى ... .(8)  
سه حدیث دیگر این باب هم به همین مضمون است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.سوره کهف، آیه 23 و 24.  
2.سوره بقره، آیه 45.  
3.ج 3، ص 473.  
4.ج 14، ص 105.  
5. ج 17، ص 267.  
6.ح 1، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
7. ح 4، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
8.ح 5، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

پی نوشت:

**92 ـ ادامه مسأله 34 ـ 25/01/86**

بحث در فرع اوّل از مسأله 34 در این بود که آیا حجّ بذلى کفایت از حجّة الاسلام مى کند و بعداً اگر مستطیع شد حجّ دیگرى بر او واجب نیست؟ مسأله آثار زیادى دارد، چون افراد زیادى هستند که به صورت شبیه حجّ بذلى به حج مى روند مثل دکتر، روحانى، مدیر کاروان و ... .

مشهور و معروف این است که حجّ بذلى کفایت از حجة الاسلام مى کند و تنها مخالف مرحوم شیخ طوسى در کتاب استبصار است، البتّه خود شیخ در کتاب مبسوط از این نظریّه برگشته و حجّ بذلى را کافى دانسته است و مى دانیم کتاب مبسوط، کتاب فتوا و کتاب استبصار کتاب حدیث است و در مبسوط آراى شیخ شفّافتر و روشن تر مطرح شده و اگر بگوییم که شیخ طوسى از نظرش در کتاب استبصار برگشته مسأله اجماعى مى شود.  
ادلهّ:  
عمده دلیل، روایات است که شش روایت در باب 10 از ابواب وجوب حج و شرائطه آمده که این روایات در واقع دو گروه است  
طایفه اوّل:  
حجّ بذلى مصداق استطاعت است و ما افرادى را هم که گفته مى شود ملحق به حجّ بذلى هستند، از این روایات استفاده مى کنیم، چون روحانى و دکتر کاروان هم مستطیع و مصداق من استطاع هستند. در غیر از باب ده در باب شش و هشت هم روایاتى داریم که بعضى از آنها را از باب نمونه مى خوانیم.  
\* ... عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى عن الحسن بن محبوب، عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى قول الله عزّوجلّ «و لله على الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» ... و إن دعاه أحد إلى أن یحمله فاستحیى فلا یفعل فإنّه لایسعه إلاّ أن یخرج (در صدر روایت امام بر آیه تکیه کرده و در ذیل هم به آیه تکیه مى کند) ... و هو قول الله عزّوجلّ «و من کفر فإنّ الله غنى عن العالمین «قال: و من ترک فقد کفر قال: و لم لایکفر و قد ترک شریعة من شرایع الاسلام ... .(1)  
\* ... عن العلاء بن رزین قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) و ذکر مثله (همان که در حدیث یک آمده) و زاد قلت فمن عرض علیه فاستحیى قال: هو ممّن یستطیع.(2)  
مطابق روایات حج بذلى کافى است چون مصداق مستطیع است.  
طایفه دوّم:  
روایاتى که حج بذلى را کافى مى داند ولى اشاره اى ندارد که شخص مستطیع است.  
یک روایت از باب نمونه بیان مى کنیم.  
\* ... عن معاویة بن عمّار قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام): رجل لم یکن له مال فحج به رجل من إخوانه أیجزیه ذلک عنه عن حجّة الإسلام أم هى ناقصة؟ قال: بل هى حجّة تامّة.(3)  
مرحوم صاحب جواهر فقط بر این روایت تکیه مى کند و این روایت را از بقیّه بهتر مى داند.  
روایات به قدر کافى دلالت دارد و حجّ بذلى را کافى مى داند.  
روایات معارض:  
دو روایت معارض داریم که یک روایت با ظهور تام معارض است ولى روایت دیگر را بعضى معارض مى دانند و بعضى آن را بر خلاف مطلوب ادلّ مى دانند.  
\* ... عن على بن أبى حمزه (ضعیف) عن أبى بصیر عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: لو أنّ رجلا معسراً أحجّه رجل کانت له حجّته فإن أیسر بعد ذلک کان علیه الحج الحدیث.(4)  
در اینجا چون دو روایت داریم از اسناد آن بحث مى کنیم. رجال سند به جز «على بن ابى حمزه» خوب است ولى بعضى آن را به خاطر على بن ابى حمزه تضعیف کرده اند. این شخص در رجال یک معمّاست. چون از یک سو در مورد او گفته شده که کذّاب، متهم، ملعون و لایعتمد على روایاته و هو احد عمد الواقفیة (هم الذین وقفوا على موسى بن جعفر(علیه السلام)) پس ضعیف است و از سوى دیگر حدود 545 روایت در کتب اربعه دارد. در جامع الروات چهار صفحه در مورد روایات او بحث مى شود.  
از این جالبتر این که در اسناد کامل الزیارات آمده و آقاى خویى هم معتقد بود که رجال کامل الزیارات معتبر است چون ابن قولویه گفته من اسناد این کتاب را معتبر مى دانم، ولى آقاى خویى در اواخر عمر شریفشان از نظرشان برگشتند. حال این همه روایات در کتب معتبر به وسیله راویان معتبر از این شخص او را به صورت معمّایى در آورده که ما به روایات او اعتماد نمى کنیم. او قائد ابى بصیر نابینا بود.  
\* ... عن الفضل بن عبدالملک (به این روایت استدلال کرده اند، در حالى که بر خلاف مطلوب ادّل است). عن حمید بن زیاد (ثقه) عن ابن سماعة (مجهول است و تضعیف روایت یا به جهت اوست یا به جهت عدّة من اصحابنا است که نمى دانیم ثقه هستند یا نه) عن عدّة من أصحابنا، عن أبان عثمان (از اصحاب اجماع است) عن الفضل بن عبدالملک (ثقه) عن أبى عبدالله قال سألته عن رجل لم یکن مال فحجّ به أناس من أصحابه أقضى حجّة الإسلام قال: نعم (بله حجة الاسلام است که این روایت بر خلاف مطلوب ادلّ است)فإن أیسر بعد ذلک فعلیه أن یحجّ فإن أیسر فلیحجّ (دوباره حج را به جاى آورد)  
در تعارض باید در اولین قدم سراغ جمع دلالى رفت; اگر دلیل فقط این روایات باشد، روایات قبل کافى است و روایات معارض را حمل بر استحباب مى کنیم و جمع بین نص و ظاهر کرده و ظاهر (روایات معارض) را حمل بر نص (روایات گروه اول) مى کنیم که جمعى شناخته شده در تمام فقه است.  
سلّمنا; که جمع دلالى نباشد سراغ مرجّحات مى رویم که گروه اوّل اشهر فتوىً و روایتاً است، علاوه بر این موافق با ظاهر کتاب الله است چون کتاب الله من استطاع مى گوید.  
فرع دوّم: اگر باذل از بذل خودش برگردد و مبذول له پولى فراهم کرده و حجّش را کامل کند آیا این هم کافى است؟ دو حالت دارد: گاه قبل از احرام برگشته و گاه بعد از احرام که بیان شد بعد از احرام به خاطر قاعده استلزام حق بازگشت ندارد و نمى تواند از احرام خارج شود مگر این که حج را به جاى آورد.  
اگر قبل از احرام برگردد حکم آن چیست؟ مرحوم صاحب عروه این بحث را مسأله جداگانه اى قرار داده است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 11، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2.ح 2، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
3.ح 2، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4.ح 5، باب 21 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**93 ـ ادامه م 34 و م 35 (لو عیّن مقداراً لیحج به) ـ 26/01/86**

بحث در مسأله 34 از مسائل استطاعت بود. در فرع اوّل بیان شد که حجّ بذلى جانشین حجّة الاسلام مى شود و دلایل متعدّدى از اخبار و روایات بر آن اقامه کردیم.

فرع دوّم:  
اگر باذل از بذلش برگردد و مبذول له حج را تکمیل کند، آیا این حج کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟  
مرحوم امام فرمود:  
ولو رجع عن بذله فى الأثناء (ظاهر کلام به قرینه مابعد قبل از احرام است ) و کان فى ذلک المکان متمکّنا من الحجّ من ماله (از این تعبیر استفاده مى شود که رجوع قبل از احرام حج است) وجب علیه و یجزیه عن حجّة الاسلام إن کان واجداً لسائر الشرائط قبل إحرامه (حتّى رجوع به کفایت را هم داشته باشد) و إلاّ فاجزائه محلّ الاشکال.  
مرحوم صاحب عروه همین فرع را در مسأله 48 مطرح کرده ولى عبارتش با عبارت مرحوم امام مقدارى تفاوت دارد و مى فرماید:  
إذا أتى ببقیّة الأعمال.  
مسأله داراى دو صورت است.  
الف) رجوع قبل از احرام:  
صورت اوّل: قبل از احرام باذل دیگرى پیدا شد که هزینه حجّ مبذول له را بپردازد; این صورت اشکالى ندارد و حج بذلى است چون پیش از این بیان شد مى تواند باذل متعدّد باشد مثلا تا مسجد شجره را یک باذل آورده و از آن جا بانیان دیگرى پیدا شده است.  
صورت دوّم: مبذول له اموالى دارد و حج را تکمیل مى کند و در واقع متمّم حج را خودش دارد; گفته شده که این هم کافى است، چون سابقاً بیان شد باذل لازم نیست که بذل کننده تمام مؤونه حج باشد بلکه اگر بخشى را خودش داشت و بخشى را باذل داد، کافى است و ما آن را سابقاً پذیرفتیم.  
آیا اگر کسى نصف مؤونه حج را بذل کند و نصف دیگرش را خودش بدهد این مصداق «عُرض علیه نفقة الحج» است؟  
ظاهر «عُرض علیه نفقة الحج» تمام نفقه حج است نه بعض آن و بذل بعضى کافى نیست، پس اگر تمام شرایط را دارد مستطیع است ولى اگر متمّم را دارد مستطیع نیست.  
امّا اگر واقعاً درآمد و مالى پیدا کرد و مستطیع شد به گونه اى که رجوع به کفایت هم در او باشد، در این صورت اگر به میقات رسید داخل در «لله على الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» است که اگر مراد از متمّم این باشد این شخص مستطیع کامل و از بحث ما خارج است.  
ب) رجوع بعد از احرام  
اگر رجوع در اثناى عمل و بعد از احرام باشد; بیان شد که باذل در این صورت حق رجوع ندارد، ولى اگر فرض کنیم برگردد، سه صورت دارد:  
صورت اوّل: با مراجعه به حاکم شرع امکان گرفتن هزینه حج از باذل وجود دارد، که این حجّ بذلى است و جانشین حجة الاسلام مى شود.  
صورت دوّم: مبذول له وام مى گیرد تا در وطن هزینه حج را از باذل بگیرد که ظاهراً مصداق حجّ بذلى است.  
صورت سوّم: هیچ یک از دو صورت قبلى ممکن نیست ولى مبذول له مالى دارد که مى تواند حج را با آن تکمیل کند آیا این حجة الاسلام است؟ و آیا استطاعت از اینجا کافى است یا استطاعت از ابتدا لازم است؟  
حجّ بذلى باید تمامش بذل باشد و حج استطاعتى باید تمامش استطاعت باشد و این صورت نه داخل در حجّ بذلى است و نه داخل در حجّ استطاعتى و ما متمّم را کافى نمى دانیم، پس با این که سابقاً پذیرفتیم که متممّ کافى است ولى در اینجا نمى پذیریم، چون عرض علیه الحج و حجّة الاسلام نیست بلکه حجّى صحیح امّا استحبابى است.

\* \* \*

مسألة 35: لو عیّن مقداراً لیحجّ به و اعتقد کفایته فبان عدمها فالظاهر عدم وجوب الاتمام علیه (اتمام پول بر او لازم نیست) سواء جاز الرجوع له أم لا (قبل از احرام رجوع جایز و بعد از آن جایز نیست، صورت اوّل) ولو بذل مالا لیحجّ به فبان بعد الحج أنّه کان مغصوباً فالأقوى عدم کفایته عن حجّة الإسلام (حجّش صحیح است، چون اطّلاع نداشته که غصبى است ولى نه حج استطاعتى است و نه حج بذلى) و کذا لو قال: حجّ و علىّ نفقتک فبذل مغصوباً (حجة الإسلام نیست، فرع دوّم).  
عنوان مسأله:  
مرحوم امام در مسأله دو مسأله 50 و 52 عروه را ادغام کرده که داراى دو صورت است  
صورت اوّل: اگر باذل گفت این پول را بگیر و حج به جاى آور و مبذول له به حج رفت و پول کم آمد آیا حج صحیح است و کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟  
صورت دوّم: پولى داد که حج به جاى آورد بعد معلوم شد که پول غصبى بود، آیا کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟  
اقوال:  
مسأله پیچ و خمى ندارد و متقدّمین متعرّض آن نشده اند و فقط از صاحب عروه به این طرف متعرّض آن شده اند.  
ادلّه:  
در مسأله نصّ خاصّى نداریم. در فرع اوّل که معتقد بود مال بذل شده کافى است ولى کفایت نکرد حجّ بذلى و حجّ استطاعتى نیست، ولى حج صحیح است، چون با مال خودش تکمیل کرده است، پس این صورت روشن است که کافى نیست، چون متمّم، نه حجّ بذلى درست مى کند و نه حجّ استطاعتى، زیرا عناوینى مثل «عُرض علیه الحج» و یا «عرض علیه نفقة الحج» ظاهرش تمام نفقه است نه متمّم.  
در فرع دوّم گاه پیش از اعمال و گاه در اواسط عمل متوجّه غصب مى شود که در ادامه نمى تواند اعمال را انجام دهد، چون لباس غصبى طواف و قربانى را خراب مى کند، البتّه غصبى بودن زاد و راحله حج را باطل نمى کند.  
حال در ما نحن فیه که بعد از احرام از غصب آگاه شده اگر زاد و راحله اش غصبى باشد، حج باطل نمى شود ولى حجّش نه استطاعتى است و نه بذلى، چون استطاعت و بذل باید از مال حلال باشد و اگر بعداً متوجّه شد که پولش غصبى بوده، در این صورت حج صحیح است ولى نه استطاعتى است و نه بذلى، چون استطاعت و بذل باید از مال حلال باشد، پس حج این شخص صحیح است و لکن الاقوى عدم کفایته عن حجّة الاسلام.

**94 ـ ادامه م 35 و 36 و 37 (الأقتراض و الاستیجار للحج) ـ 27/01/86**

بحث در فرع دوّم از مسأله 35 بود. بیان شد اگر کسى به دیگرى بگوید حج به جاى آور و مخارجت بر عهده من و قولش هم معتبر باشد و طرف مقابل به اعتماد او حج به جاى آورد ولى بعداً باذل مخارج را از مال غصبى و حرام بدهد مرحوم امام فرمود که کفایت از حجّة الاسلام نمى کند: و کذا (الأقوى عدم کفایته عن حجة الاسلام) لو قال حجّ و علّى نفقتک فبذل مغصوباً.

مرحوم آقاى حکیم مى فرماید: گاه بذل انشائى (باذل مى گوید حج به جاى آور و نفقه ات بر عهده من است و وقتى برگشت، مى دهد) و گاه بذل عملى و خارجى است (بذل هنگام پرداخت پول حاصل مى شود)، آیا معیار حجّ بذلى انشائى است یا بذل خارجى؟  
بذل خارجى معیار است چون بذل انشائى که بذل نیست. در ما نحن فیه بذل خارجى مغصوب و کالعدم است چون با مال غصبى کسى مستطیع نمى شود و حجة الإسلام نیست.  
قلنا: مى توان این صورت را تصحیح کرد و کافى از حجة الاسلام دانست، چون باذل قول مال حلال داده و مبذول له به اعتماد او حجّ بذلى به جا آورده بنابراین الآن هم از او مطالبه مال حلال مى کند که اگر بتواند بگیرد حجّ بذلى حلال است. البتّه امام و دیگران هم حجّ را صحیح مى دانند و بحث در کفایت از حجة الاسلام است که امام کافى نمى دانند، چون مستطیع نبوده که حج استطاعتى باشد و بذلى هم نیست چون بذل مال حرام شده است.  
اگر مبذول له بتواند حقّ خودش را از باذل از مال حلال بگیرد حج بذلى است و کفایت از حجة الاسلام مى کند، ولى اگر نتوانست از مال حلال بگیرد، در اینجا مى توان گفت کفایت از حجّة الاسلام نمى کند چون بذلى نبوده است.

\* \* \*

مسألة 36 : لو قال: اقترض و حُجّ و علىّ دینک ففى وجوبه (اقتراض) علیه نظر (فرع اوّل) ولو قال: اقترض لى و حجّ به وجب مع وجود المقرض کذلک (فرع دوّم).  
عنوان مسأله:  
این مسأله آخرین مسأله از مسائل حجّ بذلى و مشتمل بر دو فرع است:  
فرع اوّل:  
باذل مى گوید برو وام بگیر و من وام تو را ادا مى کنم و مبذول له به سادگى مى تواند وام بگیرد و مى داند باذل ادا مى کند، آیا در اینجا پذیرش آن واجب است؟  
فرع دوّم:  
باذل مى گوید براى من وام بگیر و پول را خودت بردار و حج برو، آیا در اینجا قبول واجب است؟  
ظاهراً این مسأله از زمان مرحوم صاحب عروه شروع شده و امام و دیگران به دنبال ایشان آن را مطرح کرده اند. محشین عروه سه دسته اند:  
1ـ بعضى هر دو صورت را مجزى از حجة الاسلام و واجب القبول دانسته اند (قول مرحوم محقق فیروزآبادى).  
2ـ بعضى هیچ کدام را مجزى از حجة الاسلام و واجب القبول ندانسته اند (قول مرحوم آقاى بروجردى و مرحوم محقّق نائینى).  
3ـ بعضى فرع دوّم را واجب القبول و فرع اوّل را محل تأمّل دانسته اند (قول مرحوم امام).  
قلنا: قول دوّم که هیچ کدام را واجب القبول نمى دانند اقرب به صواب است.  
دلیل:  
در مورد صورت اوّل روایت خاصّى نداریم و عمومات حجّ بذلى شامل این مورد نمى شود، چون اگر کسى به دیگرى بگوید برو وام بگیر و من وام تو را مى پردازم «عُرض علیه الحج» نبوده و عناوین چهار گانه هیچ یک در اینجا نیست. بله مقدّمه بذل را که گرفتن وام است مى تواند فراهم کنم ولى آیا فراهم کردن مقدّمه آن هم واجب است؟ مثلا مسابقه اى است که جایزه آن حج است ولى آیا لازم است که در مسابقه شرکت کند تا برنده شده، به حج برود؟ در ما نحن فیه هم پذیرش پیشنهاد دریافت وام لازم و واجب نیست; البتّه اگر کسى بگوید وام بگیر من ادا مى کنم و دیگرى بگوید من هم وام مى دهم، این دو را روى هم مى توان بذل دانست.  
صورت دوّم هم که مى گوید براى من وام بگیر و با آن و به حج برو، آیا این بذل است یا مقدّمه بذل؟  
این نیز مقدّمه بذل است و این که بعد از آن مى گوید بردار و به حج برو بذل است.  
آیا لازم است مبذول له مقدّمه بذل را به جاى آورد تا این که باذل به او بذل کند؟ واجب نیست.  
پس در هیچ یک از دو صورت قبول واجب نیست، چون بذل نیست بلکه مقدّمه بذل است و مقدّمه بذل واجب نیست.  
جمع بندى: سه نکته قابل توجّه است:  
1ـ این حج چه اقتراض واجب باشد و چه نباشد صحیح است.  
2ـ به دنبال اقتراض رفتن واجب نیست، چون اقتراض مقدّمه بذل است و مقدّمه بذل واجب نیست، همان گونه که شرکت در مسابقه لازم نیست تا برنده شود و به حج برود.  
3ـ کفایت حج هم بحثى ندارد یعنى اگر این کار را کرد مصداق بذل کفایت از حجة الاسلام مى کند.

\* \* \*

مرحوم امام در مسأله 37 چهار مسأله از عروه را در هم ادغام کرده است:  
مسأله 37 : لو آجر نفسه للخدمة فى طریق الحج بأجرة یصیر بها مستطیعاً وجب علیه الحج (منظور استطاعت مالى است نه بذلى، یعنى نفقه عیال و بازگشت به کفایت و تمام ارکان استطاعت حاصل شود، صورت اوّل که مسأله 53 عروه است) ولو طلب منه إجارة نفسه للخدمة (به او پیشنهاد مى شود که براى حج خدمت کند) بما یصیر مستطیعاً لایجب علیه القبول (صورت دوّم که مسأله 54 عروه است) ولو آجر نفسه للنیابة عن الغیر فصار مستطیعاً بمال الاجازة قدّم الحج النیابى (اگر مقیّد به امسال بود ولى اگر مقیّد به امسال نبود، حجّ خودش را مقدّم مى کند) إن کان الاستئجار للسنّة الأولى فإن بقیت الاستطاعة إلى العام القابل وجب علیه الحج لنفسه(صورت سوّم که مسأله 55 عروه است) ولو حج بالإجارة أو عن نفسه أو غیره تبرّعاً مع عدم کونه مستطیعاً (حج استیجارى یا تبرّعى از غیر و از جانب خودش در حالى که مستطیع نبود) لایکفیه عن حجّة الاسلام. (صورت چهارم که مسأله 56 عروه است).

**95 ـ ادامه مسأله 37 ـ 28/01/86**

بحث در مسأله 37 از مسائل استطاعت در فرع اوّل در این بود که اگر شخصى به عنوان خدمتکار اجیر شده و اجرتش به اندازه اى است که مستطیع است این شخص با این که اجیر است حجّش حجة الاسلام است.

مرحوم صاحب عروه این بحث را در مسأله 53 مطرح کرده و بر خلاف بسیارى از مسائل قبلى، از زمان شیخ طوسى مطرح بوده و مدارک و مسالک و حدائق و کشف اللثام و جواهر آن را مطرح کرده اند و غالباً عبارات آنها یک نواخت است و مسأله در کلام صاحب عروه گسترش یافته است.  
مرحوم صاحب جواهر دو فرع از فروع اربعه را مطرح کرده و مى فرماید:  
ولو استؤجر للمعونة على السفر و شرط له الزاد و الراحلة أو بعضه و کان بیده الباقى (مقدارى خودش داشت و مقدارى به عنوان خدمه کاروان به او دادند) مع نفقة أهله (باید سایر شرائط استطاعت را هم داشته باشد چون بحث در استطاعت بذلى نیست بلکه استطاعت مالى است که شرایط دیگر را هم لازم دارد) وجب علیه (حج بر او واجب مى شود و نیّت وجوب مى کند) و أجزأه عن الفرض إذا حجّ عن نفسه کما فى القواعد و غیرها و هو المراد ممّا فى التذکرة (فرع اوّل) ولو طلب من فاقد الاستطاعة ایجار نفسه للمساعدة فى السفر بما تحصل به الاستطاعة لم یجب القبول (در صورت قبل خودش را اجاره داده بود ولى در صورت دوّم به او پیشنهاد شده که در این صورت قبول واجب نیست چون تحصیل استطاعت است) لأنّ تحصیل شرط الوجوب لیس بواجب (فرع دوّم).(1)  
مرحوم صاحب حدائق مى فرماید:  
لو طلب من فاقد الاستطاعة أن یؤجر نفسه (اشاره به فرع دوّم است) للمساعدة فى السفر بما تحصل به استطاعة لم یجب علیه القبول لما تقرّر من أنّ تحصیل شرط الوجوب لیس بواجب (استطاعت شرط حج است و تحصیل آن واجب نیست) نعم (اشاره به فرع اوّل است) لو آجر نفسه بمال تحصل به الاستطاعة ـ أو ببعضه إذا کان مالکاً للباقى ـ وجب علیه الحج لحصول الاستطاعة.(2)  
مرحوم شیخ در مبسوط(3) و مرحوم کاشف اللثام(4) و مسالک(5) و مدارک(6) متعرّض این مسأله شده و غالباً همین فتوا را داده اند که اگر پیشنهاد شود، قبول واجب نیست و اگر نفسش را مستطیع است و حج بر او واجب مى شود.  
ادلّه:  
مسأله را از دو راه مى توان حل کرد:  
1ـ قاعده:  
ما ابتدا مسأله را به حسب قاعده حل مى کنیم تا اگر شاخ و برگهاى اضافه بر نص داشته باشد، تحت قاعده قرار گیرد.  
اگر کسى خودش را براى هر خدمتى در سفر حج اجاره دهد و بعد مستطیع شود و شرایط استطاعت از قبیل رجوع به کفایت و مؤونه خانواده را داشته باشد، آیه «لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا» شامل حال او مى شود و وقتى حج به جاى آورد مجزى از حجّة الاسلام خواهد بود.  
اشکال: این اشکال را خیلى ها مطرح کرده اند. در عروه حواشى و شروح آن و مسالک و مدارک و جواهر این اشکال به نحوى مطرح شده که مهم حلّ آن است:  
شخصى اجیر شده و براى انجام کار، وصول به مکّه و مشاعر بر او واجب شده است چگونه براى خودش نیّت کند، در حالى که این حرکات براى دیگرى است و این مثل کسى است که نذر کرده به مکّه برود که دیگر نمى تواند نیّت حجّة الاسلام کند در ما نحن فیه نیز این شخص اعمالش را به اجاره فروخته و اعمالش براى دیگرى است و نمى تواند براى خودش نیّت کند.  
جواب: آن چه بر این شخص واجب است عمل در راه حج است، مثلا آشپزى که جزء اعمال حج نیست و وقوف به شعر و عرفات را نفروخته است و رفتن مقدّمه کار است پس آنچه را فروخته، خدمت در میقات و مکّه و عرفات و منى است ولى رفتن به عرفات یا منى مقدّمه است و آن مقدّمه را نفروخته است، حال مى خواهد به این مقدّمه نیّت کند اگر مقدّمه را هم فروخته بود نمى توانست براى خودش نیّت کند زیرا حج عبارت است از خود اعمال و رفتن به مکّه جزء حج نیست بلکه طواف و اعمال دیگر جزء حج و واجب است.  
نتیجه: متعلّق اجاره (کمک) غیر از متعلّق وجوب حج (اعمال) است و سفر مقدّمه هر دو است و مشترک بودن مقدّمه اشکال ندارد چون مقدّمه را اجاره نداده است.  
در اینجا بعضى دقّتى کرده و مى گویند اگر کسى مشى را اجاره کرده باشد، یعنى او را اجیر کرده که قدم به قدم همراه او برود (مسیر را فروخته است) در اینجا هم گفته شده اشکال ندارد، چون مسیر را فروخته و مسیر جزء مناسک نیست و مقدّمه است.  
اشکال مرحوم آقاى حکیم:  
حرکت از میقات به سوى مکّه و از مکّه به منى و عرفات جزء حج است. این مطلب جدیدى است چون سیر را هم جزء حج مى داند و دلیلشان این است که این هم ذى المقدّمه و جزء است، چون قرآن مى فرماید: من استطاع إلیه سبیلا و حج البیّت یعنى قصد البیت و سفر إلى البیت پس رفتن واجب است، بنابراین رفتن از میقات به مکّه مقدّمه نیست و ذى المقدّمه و از واجبات است.  
ایشان به قدرى بر این قضیّه پافشارى مى کند که روایات باب 22 که حجّ جمّال را صحیح مى داند، نمى پذیرد و مى فرماید خلاف ظاهر قرآن است که در این صورت کار مشکل مى شود.  
بنابراین در مسأله اولى دو حالت است گاه معونه را مى فروشد که در این صورت کسى اشکال ندارد چون به عنوان مثال آشپزى غیر از وقوف است.  
حالت دوّم این است که مشى را فروخته نه معونه را، در این صورت فقها معتقدند که اشکالى ندارد، چون مشى را فروخته و وقوف، رمى و ... را نفروخته است; فقط آقاى حکیم اشکال کرده و معتقد است که مشى جزء واجبات حج است، پس نمى تواند قصد حج کند چون مشى را فروخته است.  
قلنا: از صدر اوّل تا به امروز از آیه «لله على الناس حجّ البیت» کسى استفاده نکرده که سفر هم جزء مناسک حج است و همه معتقدند مناسک احرام و طواف است، پس آیه ظهورى در آن چه که آقاى حکیم ادّعا کرده ندارد چون هیچ کس چنین چیزى از آیه نفهمیده است و ممکن نیست از صدر اسلام تا کنون هیچ کسى جز آقاى حکیم این معنى را نفهمیده باشد چرا که عرف طواف، وقوف و... را عبادت مى داند نه مسیر را.  
پس فرمایش ایشان بر خلاف ظهورى است که همیشه در معرض دید فقها بوده و هیچ عرفى چنین نمى گوید و ما نمى توانیم آن را بر آیه تحمیل کنیم.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 17، ص 269.  
2.ج 14، ص 108.  
3.ج 1، ص 298.  
4.ج 5، ص 104  
5.ج 2، ص 135.  
6.ج 7، ص 148.